

سوم سیالینسم

بهمن ماه ۱۳۶۸

ارگان هسته/اقلیت

سال سوم شماره ۱۶

زمینه ، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

طرفان فرا رسیده است. دوره ای از تحولات و دگرگونی در مقیاس جهانی آغاز شده است. زمین لرزه سیاسی در اروپای شرقی و نیز شوروی، در ۱۹۸۹، آغاز این دوره است و نه سرانجام آن. انفجار مقلداتی در اروپای شرقی طیلمه موجی از انفجارات و تحولات در "خانه مشترک اروپائی" است، موجی از انفجارات اجتماعی - سیاسی در اروپای "متحد" فردا. "خانه مشترک اروپائی" به کانون تضادها و تحولات با اهمیتی بمقیاس جهانی مبدل می شود.

دوره ای که در حال شدن است، آغازگاه "چهارمین دوره تاریخی در دو قرن گذشته است که هر یک برای مدت زمانی نسبتاً طولانی تحولات بصری را تحت تاثیر قرار داده، بر مبارزات طبقاتی - در سطح جهانی - اثرات عمیقی باقی گذاشته و برای یکدوره کامل سیمای جغرافیایی صفحه ۴

دولت‌ست مسد فنانسون کسار

صفحه ۴۶

بینش خرده بورژوازی در برخورد با جنبش کارگری

صفحه ۲۴

<< برایش نه راست در تعامل با بهلیسم >>

موقعیت طبقه کارگری در جامعه شوروی

در جامعه شوروی، در قطب مقابل بوروکراتها و تکنوکراتها که اساساً اداره تولید و سیاست را بر عهده دارند، اکثریت جمعیت، تولید کنندگان جامعه، کارگران شهری و روستائی و نیز دهقانان کلخوزی - که بمعنی دقیق کلمه دهقان محسوب می شوند - قرار دارند. در پروسه تکوین و تکامل گروه بندی های اجتماعی در جامعه شوروی و پایه پای تکوین گروههای ای های صاحب اقتدار و امتیاز - تکنوکراتها و بوروکراتها - به بورژوازی، به معنای اخص کلمه، این توده کثیر از اهالی جامعه نیز در روند دگردهسی به طبقات و گروههای اجتماعی متناظر با سرمایه داری قرار گرفته و با تحقق برنامه پرسترویکا اکثریت آنان بصورت کارگران مزدور سرمایه داری و اقلیتی در جایگاه دهقانان خرده بورژوا ظاهر خواهند شد.

در این بخش تاکید را بر وضعیت و آینده کارگران میثابه استخوان بندی توده شوروی قرار میدهم صفحه ۱۲

پیامدهای سفر

چائوشسکو به تهران

بدنبال سفر نیکلای چائوشسکو به تهران، فضای اختلاعات درونی رژیم، بار دیگر گشوده شد و امکان تهاجم تبلیغاتی و اعمال فشار از جانب طیف گسترده "تندروان" جناحین اصلی حاکمیت فراهم آمد. چائوشسکو روز دوشنبه ۲۷ آذر ماه وارد تهران شد. روز چهارشنبه آخر وقت از ایران رفت و روز جمعه اول دی ماه سقوط کرد. وی طی این مدت با رفسنجانی ملاقات و گفتگو داشت و ضمناً قراردادهائی با رژیم منعقد نمود.

سفر فوق نه تنها از جنبه دیپلماسی "معقول" قطب ائتلاف میانه و مصالح یک حکومت بورژوازی بلکه از نظر سیاست خارجی مبتنی بر اهداف پان اسلامیتی صفحه ۲

در این شماره:

اطلاعیه های کمیته مرکزی

بنامیت:

بسیستمی سالروز جنبش سیهانکل

بازدهن سالگرد قیام بوسن ماه

آزمیای نامه ها

کار ، مسکن ، آزادی ، جمهوری شورایی

پیامدهای سفر
چائوشسکو به تهران

می توانست مورد حمله جناح های مختلف قرار گیرد. در اختیار داشتن پست وزارت امور خارجه توسط نماینده سرشناس و کهنه کار جناح بازار (یعنی ولایتی) و نیز کوشش های قطب اختلاف میانه در جهت انطباق سیاست خارجی جمهوری اسلامی با موازین یک رژیم معمول بورژوازی، انگیزه های مخالفین درونی رژیم را برای سازماندهی یک اعتراض گسترده تقویت می کرد. به همان اندازه که دولت کنونی در راستای ملزومات یک جامعه سرمایه داری از اهداف اعلام شده پان اسلامیتی اش دوری می گویند، این اهداف بیشتر ملجاء و مامن "تندروان" دو جناح اصلی می گردد. وقوع حرکات توده ای در آستانه سقوط چائوشسکو، تحولات اخیر در آذربایجان شوروی و بالاخره حوادث کشمیر از جمله فاکت هائی هستند که در خدمت تقویت گرایشات پان اسلامیتی درون رژیم قرار می گیرد و اثرات شکست ناشی از جنگ ایران و عراق را تخفیف می دهد.

در این میان، در اوائل سال میلادی جاری، روزنامه انگلیسی زبان "دیلی نیوز" چاپ ترکیه نوشت که نیکلای چائوشسکو برای میانجیگری بین تهران و تل آویز در رابطه با معامله مخفی ایران و اسرائیل در زمینه فروش نفت ایران در قبال دریافت لوازم پزشکی نظامی از اسرائیل، به تهران سفر کرده بود.

اگر چه انعقاد چنین قراردادهائی در جمهوری اسلامی امری نو ظهور نیست اما در مواقع خاص (همانند افشاگری در جریان سفر مک فارلین) می تواند بعنوان اهرمی برای تهاجم تبلیغاتی بر علیه رقیبان مورد بهره برداری قرار گیرد. بدین ترتیب نواهای مخالفت و انتقاد از وزارت امور خارجه فزونی گرفت بطوری که بسیاری از نطق های قبیل از دستور نمایندگان ارتجاع به این امر اختصاص یافت و سران جمهوری اسلامی مجبور شدند به اعلام موضع بپردازند. خلغالی که یکبار در جریان سفر چائوشسکو هشدار داده بود، در جلسه ۴ دی ماه مجلس گفت: "چرا

ملت رومانی باید یک قصاب، یک آدمکش و یک جنایتکار و یک مملکت بر باد ده را قبول بکند. سفر چائوشسکو به ایران به هیچ وجه من الوجوه شایسته نبود؛ اما جای تاسف است که وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران آنطور که باید و شاید از کارآیی برخوردار نیست. مقامات اطلاعاتی ما حتی سفیر ما در رومانی، آقای محمد گوهری به یکی از نمایندگان محترم شب چهارشنبه که می خواست برود گفته است که حرف هائی را که آقای خلغالی زد، درست نبوده و در رومانی اصلاً خبری نیست."

همچنین در همان روز نماینده مشهد، قربانعلی صالح آبادی طی سخنانی گفت: "نکته دیگر در تائید فرمایش های آقای خلغالی است. ما بکرات شاهد این بوده ایم که وزارت خارجه تحلیل درستی از قضایایی که در منطقه و در نقاط مختلف جهان می گذرد، ندارد و در نتیجه متأسفانه باعث می شود که رئیس جمهوری محبوب ما در جریان موضوع ناخوایسته ای قرار بگیرد، آقای چائوشسکو بیاید اینجا و بعد از برگشت سقوط کند و ما در مقابل مردم رومانی خجل باشیم."

علیرغم ملاقات رفسنجانی با چائوشسکو، نوبت نیز حمله متوجه وزارت خارجه و از آن طریق متوجه جناح بازار شد امری که به خودی خود کابینه ائتلافی رفسنجانی را نیز به زیر ضرب میکشید دامنه مشاجرات اما بسرعت از محدوده قبلی یعنی از سفر چائوشسکو فزونی رفت و زخم های کهنه راودیهگر گشوده گردید. روزنامه رسالت بعنوان یک طرف ماجرا به نمایندگی از جناح بازار وارد مسئله شد و بحث هائی در تقبیح تضعیف نظام و دفاع از رهبری عنوان کرد. در این میان ۱۳۶ تن از نمایندگان مجلس اسلامی با ارسال نامه ای به سید احمد خمینی عنوان کردند که روزنامه رسالت در تاریخ ۶۸/۹/۴ سخنان خمینی را تحریف نموده و عبارت "تجر گزینی و مقنس غالی" را از صحبت های خمینی حذف کرده است. همچنین نامه ای اعتراضی ۱۱۰ نفر از نمایندگان مجلس درباره ملاقات یزدی، رئیس قوه قضائیه با همسر راجر کوپر تاجر انگلیسی که به اتهام جاسوسی در زندان جمهوری اسلامی بسر میبرد، انتشار یافت.

این تحریکات، اگر چه بظاهر نشاندهنده موج

جدیدتی از تهاجم تبلیغاتی "تندروها ی" جناح دولت بود، اما در واقع امر مضمون دفاعی حرکت اینان را در واکنش به حذف نسبی شان از مواضع کلیدی دستگاه دولتی نمایان می ساخت. بویژه که تهاجم بر علیه دولت موسوی بعنوان "دولت شعار" و حذف هواداران آن توسط مدافعان دولت کار "رفسنجانی کماکان ادامه دارد. بدالله اسلامی نماینده بافت در جلسه دی ماه مجلس در مقام انتقاد از عملکرد وزارت امور خارجه به ناچار به دفاع از دولت سابق پرداخت و گفت: "این روز ها عهده ای که انشاء الله از دلسوزان انقلاب و نظام باشند از ترمیم های آزاد تحت عنوان دفاع از دولت جناب آقای هاشمی رفسنجانی عملکرد نظام در ده سال گذشته دولت جناب آقای میرحسین موسوی را که لقب خدمتگزار از امام محرومین دریافت کرده اند، زیر سوال می برند، که این نوع دفاع از دولت بدترین نوع ممکن است، سوال این است: آیا دولتی که در مقابل باج خواهی بیگانگان سر تسلیم فرود نیاورد و در مقابل محاصره اقتصادی مقاومت کرد و... دولت کار بود با دولت شعار؟" وی در رابطه با سیاست خارجی رژیم گفت: "تقاضای من اینست که به عملکرد و برنامه های دست اندر کاران سیاست خارجی جمهوری اسلامی فارغ از چار چوب های فکری و جهت گیری های سیاسی موجود در کشور نگرسته شود و مصلحت نظام مجلس جمهوری اسلامی لحاظ شود و تغییر، حذف های موجود در سیاست خارجی در شان این نظام الهی نیست."

بعد از مرگ خمینی، این نخستین بار بود که اختلافات درونی رژیم با این ابعاد انعکاس بیرونی می یافت و داعیه یک دست شدن رژیم را بیرنگ می کرد. این تعارضات بیانگر آن است که علیرغم تقسیم قدرت توسط قطب ائتلاف میانه و تضعیف "تندروان" جناح دولت، این طیف گسترده هنوز امکان مانور دارد و می تواند در مسیر اجرای سیاست های قطب ائتلاف میانه اختلافاتی ایجاد نماید. اما بعزت یکدمت نبودن آن و نیز فقدان تشکیلات سیاسی خاص خود به راحتی میتوانست از سوی قطب غالب به عقب رانده شود لذا هر بار از دوره عملکردی به نسبت قبل

پیامدهای سفر
چائوشسکو به تهران

کاسته میگردد . نحوه برخورد سران حاکمیت در مقابل زیر ضرب رفتن وزارت خارجه و نیز واکنش یعنی " تندرها " چنین روندی را بخوبی نشان می دهد .

خامنه ای در مقام ولی فقیه در سخنان ششم دی ماه خود گفت : " بنده به تبعیت از امام بزرگوارمان به شدت با تضعیف دستگاههایی نظیر وزارت امور خارجه که کارهای حساسی را بر دوش دارند مخالفم . در دورانی که در صحنه دیپلماسی با همه سیاست های استکباری و متجاوز روبرو هستیم اجازه نخواهیم داد که مسئولان سیاست خارجی مورد تهاجم قرار بگیرند . ما در صحنه سیاست خارجی در حال مبارزه هستیم و سربازان خط مقدم را نباید مورد تهاجم قرار دهیم ."

لازم به یادآوری است که یکی از این سربازان خط مقدم " یعنی جمشید گهری ، سفیر ایران در رومانی از کار بر کنار گردید و این اقدامی کوچک در جهت حفظ مرتبیت وزیر امور خارجه بود . بعد از تأیید وزارت امور خارجه توسط " رهبر " ، در همان روز رفسنجانی در جلسه هیئت دولت ضمن تعریف و تمجید از اقدام " بوقع " خامنه ای به مخالفین هشدار داد : " متأسفانه بخاطر نکاتی که در این دو سه روز دیده شد بعضی ها قدری قلب ایشان را مکدر کردند که ما از این جهت متأسریم و ماہل نیستیم کسانی که نظر رهبری را می دانند حرکتی خلاف نظر ایشان انجام دهند . " وی افزود : " ما امیدواریم که ملامت پدرا نه ای که امروز (۶ دی ماه) شنیده شد برای اولین بار و آخرین بار باشد و بعد از این افراد مواظب باشند و در محدوده نظرات رهبری حرکت کنند و وحدت و یکپارچگی جامعه و انقلاب و نیروهای انقلابی را با مطلبی که به خیر و صلاح ملکت نیست ، مخلوش نسازند ."

موضع گیری یکپارچه و تهدیدهای سران قطب انقلاب میانه کافی بود تا منتقدان وزارت امور خارجه را بر سر جای خود بنشانند و تردید را در صفوف آنان دامن زند بطوری که ستوال مجلس از

وزیر امور خارجه نیز خود زیر ستوال رفت و بعد از بلا مانع خواندن ستوال از وزیر امور خارجه توسط خامنه ای جواز آن صادر شد . بهر حال تعداد ستوال کنندگان از وزیر خارجه در جلسه روز ۴ شنبه ۱۳ دی ماه مجلس به ۸۴ تن تقلیل یافت . نکته قابل توجه در سخنان ولایتی در مقام پاسخ به دو ستوال مطروحه ، توضیحات او در رابطه با قراردادهای منعقد بین جمهوری اسلامی و رومانی بود . او گفت : " ما با رومانی قرار داد دلشتمی بر سر اقلام حیاتی برای دفاع از کشور که بسیار اهمیت داشت و دزد و بخشی از این قرار داد انجام شده بود و بخشی از آن انجام نشده بود اگر سفر را به تعویق می انداختیم و از آمدن او جلوگیری میکردیم این احتمال را می دادیم که اینکار انجام نشود و یک ضرر اساسی به مصالح جمهوری اسلامی در رابطه با مسائل دفاعی اش بخود ."

این توضیحات ولایتی گویای آنست که جمهوری اسلامی درصدد برده تا قبل از بهم خوردن اوضاع سیاسی در رومانی از نقش میانیگروانه چائوشسکو برای تأمین مایحتاج نظامی خود بهره جویی کند و مسئله عدم اطلاع از احتمال سرنگونی وی آنقدرها مطرح نبوده است . بهر حال با دخالت سران قطب انقلاب میانه ، تعارضات بر علیه وزارت خارجه فرو کش کرد بطور خلاصه از مجموعه این کشاکش ها میتوان نتیجه گیری کرد که ج . ا . ا اگر چه هنوز بر دایره تضادهای درونی خود فائق نیامده است اما قدرت گیری بلك انقلاب میانه این امکان را برای وی افزایش داده است تا تضادهای فزونی را در راستای تحکیم موفقیت خود مهار کند . با اینهمه وجود این تضادها بخودی خود باعث عدم پیشرفت سریع سیاست های متخله از سوی قطب انقلاب میانه است .

با کمکهای
مالی خود
ما را یاری کنید

زمینه ، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

ادامه از صفحه ۸

شود . اما این توده عظیم که به حرکت درآمده و خواست های اقتصادی را با خواست های سیاسی شان (فعلاً در زمینه نفی) بهم پیوند زده است ، فردا در مقابل انتظارات لگد مال شده اش از جنبش کنونی چه خواهد کرد ؟ این توده عظیم که در حین همین جنبش نفی گرومانه سازمان می یابد و آگاه تر می شود و با همقطاران خود در آنسوی دیوار برلین که فروپاشیده است جوش می خورد و قدرتی عظیم می شود اجباراً جنبش اش از نفی شرایط موجود امروز به نفی شرایط موجود فردا ارتقاء می یابد . یعنی وجه الهانی پیدا خواهد کرد .

تمامی این تغییر و تحولات صف بندیهای سیاسی را نیز تحت تأثیر قرار داده و احزاب سیاسی در اروپا دچار تحول خواهند شد . برپژه احزاب کارگری کمونیستی نهی تحت شرایط جدید ویا توجه به تجارب دوره اخیر شکل خواهند گرفت . از هم اکنون احزاب رسمی کمونیستی جوامع اروپای شرقی در حال تجزیه به گرایشات مختلف اند . نگرش انتقادی کمونیستها نسبت به آنچه که در اروپای شرقی جریان داشته است ، به شکل گیری گرایشات جدید کمونیستی در کل اروپا منجر خواهد شد . این روند هم اکنون آغاز شده است .

خلاصه اینکه سرمایه اروپایی بجا به بخشی از سرمایه جهانی در روند فرکوش با تضادهای درونی مواجه خواهد شد که هنگامه بروز بحرانیها نیز ، طبقه کارگری در مقابلش ایستاده است که بلعاط سابقه مبارزاتی ، جنبش بالقول اش ، سازمانیابی و آگاهی به مطالباتش در پیشاپیش طبقه کارگر جهانی قرار دارد . دوره جدید آغاز شده است . اروپا مرکز این دوره جدید است .

زمینه، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

یاسی جهان را تغییر داده است. انقلابات ۱۸ اروپا از این خصیصه برخوردار بود. پس از آن، پدیده جنگ لول جهانی، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، و در پی آن انقلاب در آلمان و اتریش، امراتی عمیق بر مبارزه طبقاتی در سطح جهان باقی گذارد و عصر جدیدی آغاز شد که چنان ادامه دارد. پس از جنگ جهانی دوم نیز فاصله سالهای ۴۹ - ۱۹۴۵، تحولات تدریجی در سطح جهان - و بنابر اهمیت آن اساساً انقلاب چین و تحولات در کشورهای اروپای شرقی - سیمای سیاسی جهان را نسبت به دوره پیشین بطور کامل دگرگون نمود. اگر از استثنائات در هر دوره تاریخی قابل مشاهده است اما علت های آن دوره نمی باشد صرف نظر شود. برای مثال ۴۰ سال از آغاز این دوره، هر انقلاب، تحولی در گونی در مقیاس جهانی در چهارچوب عمومی دولت سیاسی حاکم بر این دوره انجام گرفته است. هر انقلاب و یا کودتا، تا آنجا که به تولد و یا در سطح بین المللی مربوط است، متاثر از خصیصه ها و بولوک بندهای سیاسی این دوره بوده است.

زمینه های مادی خصیصت بندی و بولوک بندی دوره، اما، دیری است که خشکینه است نفع های مرتبیت جدیدی در حال تکوین و شدن است. چرا که تمامی آن مشخصه های تاریخی پس از جنگ دوم جهانی از جمله توافقات کنفرانس پاریس، تداوم قدرتند جنبش های رهایی بخش ضد استعماری (مبارزه علیه سلطه استعماری جهانیسم)، مشخصات و رسالت شکل گیری کی تحت عنوان اردوگاه سوسیالیسم و نیز نوعیت تدافعی سرمایه بریوه در آغازگاه این دوره بوده است تماماً تغییر یافته است.

قدرت بولوک شوروی، در این دوره، اساساً دو پایه فرض شده بود: یکی وجود جنبش های رهایی بخش (عمدتاً ضد استعماری) و از طریق محدود شدن دامنه عمل کرد سرمایه جهانیستی (یعنی محدود شدن بازار سرمایه ملی) و دیگری پیش بینی و مفروض دانستن

رشدی مداوم ویا تریخی بالاتر از کشورهای سرمایه داری برای کشورهای وابسته به این بولوک. از ماحصل این دو مؤلفه پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری مستفاد می شد. تمامی ذخائر قدرت این دو پایه فرض شده، برای پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری، شلیک شده است و پهنای مفروض این بولوک خائنه یافته و به انجماد کشیده شده است (تاکید بر این نکته ضروری است که طرح پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری بشیوه فوق یعنی بر مبنای دو پایه ای که اساساً از آن " راه رشد غیر سرمایه داری" از یکسو و از سوی دیگر " رقابت اقتصادی " و " همزیستی مسالمت آمیز" استخراج می شود، یعنی تأیید مفروضات و نظریه فوق نبوده، بلکه تنها در جهت نشان دادن زمینه های مادی بولوک بندی ها و سیاستهای ناشی از آن طی این دوره است). جنبش های رهایی بخش ضد استعماری (که تحت عنوان جنبش های ضد امپریالیستی طبقه بندی شده بود) بلحاظ تاریخی رسالت اش بسر آمد. چرا که شکل حرکت سرمایه انحصاری دیگر اساساً متکی بر مستعمرات نبود.

در هر کجا که حاملین سرمایه " آینده نگر" مسلط بودند، خود به امعاء سلطه استعماری مشغول شدند و در هر کجا که ایستادگی شد جنبش ها پا گرفت. اما عمده این جنبش ها نه بر علیه سرمایه و امپریالیسم که علیه سلطه استعماری و جنبش های ملی گرایانه بودند که تحت لغافه های مختلف جریان داشت. این جنبش ها دولت های منتج از آن، بر عکس آنچه که فرض شده بود، در وجه غالب نه تنها دامنه عملکرد سرمایه امپریالیستی را در سطح جهانی محدود نکرد بلکه طی مدت زمانی نه چندان طولانی در ادغام ارگانیک با سرمایه جهانی فرار گرفته و اثرات تقویت نمود. " راه رشد غیر سرمایه داری " در این نوع جوامع تازه استقلال یافته ویا " انقلاب " کرده تنها در جهت انباشت اولیه سرمایه در این جوامع عملکرد داشت و پس از طی یک پروسه از انباشت در تقابل با مفروضات و اهداف واضعین تر " راه رشد

" قرار گرفت. با اتمام نسبی این فرایند امپریالیسم نه تنها بلحاظ وسعت بازار جهانی محدود تر نشد بلکه با ادغام ارگانیک عمده این جوامع در سرمایه جهانی با بازاری عمیق تر نیز روبرو شد. بدین ترتیب یک پایه از قدرت بولوک شوروی در رقابت و تقابل با اردوگاه امپریالیسم در عمل کارائی اش را از کف داد و به عبارت دیگر این پایه اساساً در مواجهه و رقابت با سرمایه جهانی نمی توانست به آن نحوی که فرض شده بود کارآمد باشد.

عنصر تعیین کننده و پایه اساسی در آرایش سیاسی جهان و بولوک بند های دوره مورد بحث را، اما، باید در پایه دیگر فرض شده، در توانائی مقابله و رقابت بولوک شوروی با اردوگاه امپریالیسم و پیشی گرفتن اولی از دومی جستجو کرد. یعنی در پتانسیل " سوسیالیسم " نه فقط در مقابله و رقابت با اردوگاه سرمایه جهانی بلکه همچنین در پشت سر گذاشتن سرمایه داری. بر این اساس، در حقیقت تحولات طوفانی اخیر در اروپای شرقی و شوروی را بطور بلاواسطه می توان با عدم کارائی این پایه مفروض و شکست اهداف مبتنی بر آن مرتبط کرد. در حالیکه تقریباً در نیمه دوم این دوره سرمایه با بهره برداری از انقلاب علمی و فنی و رشد عمقی (افزایش فوق العاده بهره وری) قدرتمندتر شد. در حالیکه ذخائر جنبش های رهایی بخش (ضد استعماری) تماماً شلیک شده و عمده این جنبش ها خود به تبعیت از سرمایه کشیده شدند. امکان پیشی گرفتن " سوسیالیسم " واقعا موجود " از کمپ سرمایه داری یک سراب از کار در آمد (خروشوف بخاطر این تر که شوروی طرف ۲۰ سال ایالات متحده را پشت سرمی گذارد مورد انتقاد واقع شد). مساله اساسی ترا ما عدم تحقق پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری نبود. بلکه این بود که نارسائی ها و اختلالات در اقتصاد این جوامع به حلی گسترده تر و عمیق گشته بود که کار اردوگاه " سوسیالیسم واقعا موجود " را به بحران ورکود کشانید. مجموعه این عوامل اولاً ادامه حیات اقتصادی - سیاسی کشورهای اروپای شرقی را بشیوه سابق غیر ممکن ساخت و ثانیاً آرایش سیاسی جهان و بولوک بندیهها که از ۱۹۴۹ شکل مشخصی بخود گرفته بود زمینه های مادی اش را از کف داد و آرایش سیاسی جدیدی در

۸
از
۷
م
س
ح
در
ک
ا
ش
ق
ک
خ
ما
و
ما
ا
ن
خ
ا
و
ا
از
ها
ا
ا
ب
م
د
بر
ها
ا
ا
چ

دستور کار تاریخ قرار گرفت.

۲ این ترم مارکسیستی که وقتی مناسبات تولیدی و اجتماعی در یک جامعه نقش ترمز کننده بر سر راه رشد نیروهای مولده (و تولید کنندگان بطور کلی و طبقه کارگر بطور خاص) عنصر پر اهمیت و کلیدی نیروهای مولده اند (را ایفا می کنند ، آن جامعه وارد دوره ای انقلابی میشود و تا رفع این مانع جامعه با تحولات و انقلابات مواجه خواهد بود . توسط تاریخ پیکرات اثبات شده است . موقعیت اروپای شرقی نیز چنین است . مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم بر جوامع اروپای شرقی بر سر راه رشد نیروهای مولده نقش ترمز کننده یافته است . علت الملل تمامی تحولات را باید از این زاویه مورد بررسی قرار داد . طرح مسائلی همچون تحرکات امپریالیستی ، مقایسه سطح زندگی کشورهای اروپای غربی با اروپای شرقی و حتی تاثیرات پرسترویکا و غیره و غیره بیا به عوامل اصلی تحولات آغاز شده در اروپای شرقی بر علت الملل این تحولات سایه می نزنند . بی شک تحرکات و تبلیغات امپریالیستی آنها بر مبنای سرمایه تفرقه اندازنده در مرغیب و تقویت روند تحولات بسوی " بلوک غرب " و بهره گیری از مبارزات " غربی " مؤثر است . مقایسه سطح زندگی جوامع اروپای شرقی با غربی در نگرش به نحوه زندگی و درخواستهای مصرفی ، در مرغیب فرارهای جمعی بسوی غرب (که با انگیزه کسب حقوق دموکراتیک فردی نیز آغشته است) و ... و فشارهای ناشی از این مسائل در روند تحولات اخیر مزلو برده است . اما نه تحرکات " غرب " و نه مقایسه سطح زندگی بدون وجود زمینه های مادی در خود این جوامع نمی توانست تاثیریری این چنین گسترده بر جای بگذارد . اگر این جوامع با نبودند تحرکات امپریالیستی از طرف خود توده ها دفع و مقایسه سطح زندگی آنها تنها به عاملی تبدیل می شد برای تلاشی آگاهانه و داوطلبانه جهت فائق آمدن بر نارسایی ها و کاستی ها . عامل پرسترویکا نیز بیا به خط مشی شوروی در تبال تحولات ، هر چند در مقایسه با تحرکات امپریالیستی عاملی درونی محسوب میشود ، اما حاصل تعیین کننده در تحولات اخیر

نمی تواند بحساب آید . واقعیت آن است قبل از اینکه جامعه شوروی آماده پذیرش پرسترویکا گردد اکثر کشورهای اروپای شرقی همچون مجارستان ، لهستان ، چکسلواکی و ... پذیرای این تحولات بودند . مجارستان ۱۹۵۶ ، چکسلواکی ۱۹۶۸ ، لهستان دهه ۷۰ و ۸۰ و غیره و غیره . اساسا پرسترویکا خود زائیده شرایطی تقریباً مشابه اروپای شرقی در جامعه شوروی است و نه علت تحولات . پرسترویکا پاسخی بورژوازی به شرایط عینی موجود است و نه خود شرایط عینی که بهر حال تحولاتی را الزامی ساخته بود . یا این وجود بدون چراغ سبز پرسترویکا دانسته تحولات اخیر ، گستردگی و سرعت آن غیرتوانست بهمین سان باشد .

واقعیت این است که در جوامع اروپای شرقی هیچگاه سوسیالیسم استقرار نیافت که اکنون از انحطاط ، شکست و یا بن بست سوسیالیسم بتوان سخن گفت . اروپای شرقی " ساختمان سوسیالیسم " را زمانی و لز جایی آغاز نمود که الگوی مرجع - الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی که از آن کپی برداری می شد و یا کپی برداری از آن تمحیل می شد - خود از هدف منحرف شده بود و دوران احیای سرمایه داری (یعنی دوران فروپاشی ساختار گذاری) آغاز شده بود .

شرایط عینی و ذهنی جوامع اروپای شرقی بگونه ای است که تحولاتی را اجتناب ناپذیر ساخته بود ، اگر که پرسترویکا هم حضور نداشت ، سرکوب تحولات بشیوه سابق ملاً ۱۹۵۶ و یا ۱۹۶۸ عملاً امکان پذیر نبود . روند تراکم عملکردهای روزیونیستی ، توسعه و تحکیم پیش از پیش عناصر سرمایه داری ، اداره سیاست و اقتصاد توسط گروهی محدود از مدیران ، نارضایتی فزاینده ها منجمله طبقه کارگر از وضعیت اقتصادی و سیاسی و ... و فشار سرمایه جهانی تماماً در زمانی که این جوامع با

رکودی مزمین دست بگیر بیاوند ادامه روند گلخته را نامیسم می کرد . با پرسترویکا با بدون آن تحول ضرورت یافته بود . در عین حال همانگونه که گفته شد از آنجا که پرسترویکا خود تحت شرایط تقریباً مشابهی تدوین شده بود و هم بدلیل نقش غالب شوروی بر دولت ها و اجزای حاکم کشورهای اروپای شرقی ، چراغ سبز پرسترویکا بر سرعت این تحولات افزود ، تمامی کشورهای اروپای شرقی را که از یک درجه رشد و نیز بحران بر خورده تر نبودند وارد مدار تحولات ساخت و یک همسانی نسبی در جهت گیری تحولات را مرغیب نمود . با این وجود ، با احتساب تمام عوامل مؤثر از جمله تحرکات امپریالیستی و فشار پرسترویکا علت الملل تحولات اخیر عبارتست از نقش ترمز کننده مناسبات تولیدی و اجتماعی .

اکتوان امپریالیستها و کارگران سرمایه ، از بیرون و درون ، بن بست و شکست مناسبات موجود در اروپای شرقی را بن بست سوسیالیسم و شکست تاریخی سوسیالیسم معرفی می کنند . بر مبنای این تبلیغات ، که بر پایه برخی زمینه های مادی موجود انجام می شود ، سوسیالیسم مترادف میشود با دولت های بوروکراتیک ، مومبانی شده و ضد آزادی ، مترادف میشود با جامعه ای بسته با یک فضای سیاسی راکد و خفقانی و مترادف می شود با اقتصادی غیر کار آمد ، با درجه نازل بهره وری کار ، با کمبود شدید کالاهای مصرفی ، اقتصاد با برنامه مترادف می شود با اقتصادی منجمد که فاقد پتانسیل تحول پذیری و پاسخگویی به نیاز های جامعه است . و نتیجه آنکه ، پس ، اگر سوسیالیسم این است ، راه خروج از بن بست موجود هیچ نیست مگر احیاء کامل بازار تولید کالائی ، لغو " مالکیت اجتماعی " و استقرار دولتی از نوع دولت های بورژوا - پارلمانتاریستی . این است آن راستای اصلی که اکنون در جوامع اروپای شرقی طی میشود . و برآستی اگر سوسیالیسم مترادف با مفاهیم و مقولاتی است که فوقاً شمرده شد ، راهی جز راه سرمایه داری در پیش نیست و آنگاه سوسیالیسم به مناسباتی میماند که آزادی و رشد نیروهای مولده را به زنجیر میکشد و بقوله آن اقتصاد دان لهستانی متعلق به " جنش همستگي " سوسیالیسم مرحله ای انتقالی میشود

زمینه، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

از سرمایه داری به سرمایه داری .

چرا مناسبات تولیدی و اجتماعی سوسیالیستی که بلحاظ تاریخی مرحله ای عالی تر از سرمایه داری است نقش ترمز کننده بر سر راه رشد نیروهای مولده بازی میکند؟ پاسخ علمی به این سؤال غیر ممکن است . چرا که اصل سؤال غیر علمی و مبتنی بر مفروضاتی غیر صحیح است . واقعیت این است که در جوامع اروپای شرقی هیچ گاه سوسیالیسم " استقرار " نیافت که اکنون از انحطاط ، شکست و یا بن بست سوسیالیسم بتوان سخن گفت . اروپای شرقی " ساختمان سوسیالیسم " را زمانی و از جایی آغاز نمود که الگوی مرجع - الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی که از آن کپی برداری میشد و یا کپی برداری از آن تمحیل می شد - خود از هدف منحرف شده بود و دوران اعیان سرمایه داری (یعنی دوران فرو پاشی ساختار گذاری) آغاز شده بود . از اینرو عجیب نیست که آن دستاوردهای انقلاب اکبر و حکومت پرولتری با تمام انحرافات و ضعف هایش در جوامع اروپای شرقی کم رنگ تر و بیوزان غایب باشد و در عوض عملکرد مکانیزمهای سرمایه داری و شیوه های پرورکراتیک اداره جامعه با تمامی تبعات آن گسترده تر و قوی تر .

بازبینی گذرانی از دو مؤلفه اصلی در ساختمان سوسیالیسم در جوامع اروپای شرقی مشخص می کند که چرا مناسبات تولیدی و اجتماعی نقش ترمز کننده یافته است . دیکتاتوری پرولتاریا (دولت پرولتری ، دولت از نوع شوروی یا هر شکلی با این مضمون) در امتزاج با برنامه ریزی سوسیالیستی دو مؤلفه در هم تنیده در بنای سوسیالیسم است . آیا جوامع اروپای شرقی با حضور عملکرد این دو مؤلفه روبرو بوده اند؟ اگر در جامعه شوروی ، پس از انقلاب اکبر ، طبقه کارگر قدرت سیاسی را بنست گرفت ، حکومت شوروی را (با تمام ضعف هایش) پایه ریزی کرد و پس از مدتی بر اساس مشخصه های شرایط عینی (داخلی و خارجی) ،

اشتباهات تاریخی پرولتاریا ، انحرافات رو به تزیاید در حزب کمونیست و کلاً در بستر مبارزه طبقاتی ، حکومت پرورکراتیزه شد، از توده ها جدا گردید و گروهی از پرورکراتها و تکنوکراتها اداره سیاست و اقتصاد را قبضه نمودند : در جوامع اروپای شرقی الگوی پرورکراتیک منحرف شده از اصول شوروی " دولت پرولتری " آغاز حرکت بود . اگر در شوروی سالها طول کشید تا به مدیران بمغایه گروهی متمایز و ممتاز از توده ها نیز امور را خود رسماً در اختیار بگیرند، در اروپای شرقی، در وجه غالب ، بنای کار بر این اساس آغاز شد . نتیجه آنکه در عرصه سیاسی گروهی صاحب امتیاز با یکارگیری اهرمهای دستگاه دولت و حزب و با بر خوردی از حمایت شوروی یک قدرت سیاسی پرورکراتیک ، جدا از توده ها و سلب کننده آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی را بنا نهادند . پس از ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ و یک توسعه اقتصادی نولیه این دستگاه قدرت سیاسی و شیوه اداره امور جامعه منطبق با آن ، عملکردی بیستا یافت و حتی آن میزان از پویائی اولیه دولت (بر اساس شرایط مبارزه ضد فاشیستی ، شرایط اقتصادی پس از جنگ و وجود امکانات بالقوه توسعه اقتصادی) به رکود گرائید . بدین ترتیب، ساخت و بافت دولت که بعنق سلطه انحصاری دولت بر عمده ترین ابزار تولید نقش با اهمیتی فوق العاده در حرکت این جوامع داراست ، به سنی در مقابل توسعه اقتصادی و تحول پذیری اجتماعی تبدیل شد .

در رابطه با مؤلفه دوم ، یعنی شکل گیری اقتصاد با برنامه ، نیز تمامی خصوصیات غیر سوسیالیستی مؤلفه اول قابل مشاهده است . جایگزینی اقتصاد با برنامه بمغایه یک نظام اقتصادی خود پر با مکانیزم تصحیح درونی مبتنی بر مالکیت اجتماعی و بر آورد حداکثر نیازهای اجتماعی بجای اقتصاد بازار (عملکرد عریضه و تقاضا مبتنی بر مالکیت خصوصی و قانون ارزش) یکی از مؤلفه های اصلی ساختمان

سوسیالیسم است . در جوامع اروپای شرقی هر چند عناصری از امر برنامه ریزی عملکرد داشته است ، اما در وجه غالب ، آنچه که جریان داشت نه اقتصاد با برنامه بلکه هدایت پرورکراتیک اقتصاد توسط گروه معدودی از مدیران صاحب امتیاز بوده است . اساساً بدون وجود دیکتاتوری پرولتاریا و لذا ارکانهای مادی آن - شورانها و ... - ساختمان اقتصاد با برنامه بمفهوم علمی آن یعنی بمفهوم سوسیالیستی غیر ممکن است . هدایت پرورکراتیک اقتصاد نمی تواند جایگزین اقتصاد با برنامه شود و لذا نمی تواند نتایج طولانی مدت منتج از اقتصاد با برنامه را بدست دهد . هدایت پرورکراتیک اقتصاد اگر که حتی در مراحل از بازسازی یک جامعه و یا سطح مغروضی از توسعه اقتصادی ، عملکردی به مفهوم رشد اقتصادی داشته باشد ، اما این شیوه اداره اقتصاد نولاً به اقتصاد با برنامه و سوسیالیسم متحول نمی شود و ثانیاً پس از طی دوره ای از بازسازی و یا رشد اقتصادی عملکردی را کند و منجمد می یابد .

با تحولاتی که پس از جنگ جهانی دوم صورت گرفت ساختار اقتصادی جوامع اروپای شرقی دستخوش تغییراتی شد . با اعلام گذر به سوسیالیسم حرکت سرمایه محدود و در برخی از جنبه های عملکرد سرمایه (مکانیزمهای حرکت آن) اختلال ایجاد شد (به بیان رسمی ، در این جنبه ها عملکرد سرمایه منفی شد) . هدایت پرورکراتیک اقتصاد (باز به بیان رسمی اقتصاد با برنامه) جایگزین آن مکانیزمهای بازار شد که " منفی " گردیده بود . این ساختار معلق اقتصادی، نما ، بنا به مجموعه عواملی ، در کوتاه مدت ، در حیثه رشد اقتصادی و اجتماعی عملکرد داشت ، هر چند که تناقضات ، رکود و انجماد یعنی بدلیل ماهیت این ساختار اقتصادی از همان آغاز شروع به نطفه بستن کرد . از جمله عواملی که در کوتاه مدت سبب کارکرد این " اقتصاد با برنامه " شد میتوان به عوامل زیر اشاره کرد : مشارکت فعال توده ای در جنبش ضد فاشیستی و نقش احزاب کمونیست در این جنبش ، همیاری اولیه توده ها ربا دولتی که حاصل مبارزات ضد فاشیستی بود و در ضمن رسالت خود را ایجاد جامعه ای سوسیالیستی اعلام کرده بود بهمره

داشت (در اینجا نقش قراردادهای بین المللی و حضور ارتش سرخ در استقرار این دولت‌ها مورد بحث نیست). عامل دیگر سطح رشد اقتصادی موجود این جوامع و خرابیها و ضایعات ناشی از جنگ بود که منابع اقتصادی بالفعل و آماده ای را جهت بازسازی و رشد اقتصادی عمدتاً از طریق بسیج "نیروی کار" در اختیار برنامه ریزان قرار می داد. و عامل دیگر بکارگیری الگوی برنامه ریزی شوروی بود (پروژه برنامه های اول و دوم) که از طریق تحدید شدید سطح مصرف ، اولویت کامل صنایع سنگین نسبت به سایر بخش های اقتصادی و ... رشد سریع و جهش وار بخش صنعت راسب شده بود . این الگو در این جوامع نیز ثمرات خود را ببار آورد . الگوی ز برنامه ریزی که در خودش تناقضات بعضی وعدم تعادل بخش های مختلف اقتصادی را حمل می کرد .

بر مبنای این مجموعه عوامل ، جوامع اروپای شرقی ، در مرحله آغازین ، دستاوردهائی در زمینه رفح بیکاری (بطور نسبی) ، توزیع نسبتاً متعادل در آمد ، حل نسبی مساله مسکن (با توجه به منابع اقتصادی و سطح رشد جامعه) ، بهبود وضعیت آموزشی و درمانی و یک رشد نسبتاً سریع در زمینه صنایع سرمایه ای کسب کردند . پس از این ، اما ، پویائی جامعه با ساخت دولتی و هدایت بوروکراتیک اقتصاد در تضاد قرار گرفت . شیوه اداره سیاست و اقتصاد که با سبب آزادی ها و حقوق دموکراتیک و فشار اقتصادی بر زندگی روزمره همراه بود ، انفعال گریز ویی تفاوتی را جایگزین مشارکت و همیاری اولیه نموده ها نمود . افزایش عدم تعادل در بخش های اقتصادی اثرات اش نمایان شد . و بحران جایگزین رشد شد . منابع بالفعل و " نیروی کار " بخدمت گرفته شده بود و دیگر ادامه رشد بشیوه سابق ممکن نبود . نا اتمی که رشد اقتصادی بروش گسترشی صورت می گرفت هدایت بوروکراتیک اقتصاد (" برنامه ریزی ") هنوز با ن بست مواجه نبود . اما زمانی که منابع موجود بکار گرفته شد و رشد اقتصادی دیگر عمدتاً می بایست بروش ژرفشی حاصل شود ، یعنی از طریق افزایش بهره وری کار با استفاده از تکنولوژی پیشرفته و سازماندهی نوین و عالی تر پروسه کار ، ساختار معنق جامعه (ساختاری که نه مکانیزمهای

حرکت سرمایه بطور کامل و آزاد دارای عمل کردند و نه برنامه ریزی سوسیالیستی جایگزین آن شده است) و برنامه ریزی مبتنی بر این ساختار تناقضاتش آشکار شد و به انجماد گرائید . مناسبات تولیدی و شرایط اجتماعی باز تولید این مناسبات به سد راه رشد نیروهای مولد تبدیل شد .

۳۳ بحران جوامع اروپای شرقی و تحولات متعاقبه اش ، اگر چه دارای فصل مشترکی است که راستای اصلی تحولات کنونی را نشان میدهد اما بحران و تحولات هر یک از این جوامع از مختصات ویژه ای نیز برخوردار است . علت این تفاوتها را باید در زمینه های تاریخی - اجتماعی هر یک (از جمله مساله ملی و یافت ملی جامعه) ، درجه رشد اقتصادی و ... و بطور کلی سطح مبارزه طبقاتی جستجو کرد . آنچه که در آلمان شرقی و چکسلواکی میگذرد با آنچه در لهستان جریان داشته است و یا با آنچه که رومانی از سر گذرانید و یا آنچه که بلغارستان در حال پیمودنش است از برخی جنبه ها دارای تفاوتهاست . در آلمان شرقی پس از تحولات اولیه در حزب و دولت که بر پایه اعتراضات و تظاهرات توده ای به پیش رفت ، مساله کلیدی کنونی چگونگی وحدت دو آلمان است . بحث کنونی بر سر اصل وحدت نیست ، بر سر این است که آلمان متحد بیطرف باشد و یا اینکه نیروهای نظامی ناتو در بخش غربی باقی مانده و نیروهای پیمان ورشو از بخش شرقی خارج شوند . لذا حل بحران اقتصادی و سیاسی آلمان شرقی اساساً از کانال وحدت دو آلمان پاسخ اش را دریافت میکند . در لهستان اما ، تحولات که اساساً از طریق " جنبش همبستگی " و در زیر سایه صلیب به پیش رانده شد . حل بحران در گرو سرمایه گذاری بیدریغ غرب گذارده شد و اکنون با روند وحدت آلمان ، لهستان خود را در درمخمسه یافته و نگران فردای ملی خود است . در رومانی تحولات با دخالت ارتش آغاز شنودر بلغارستان عمدتاً از طریق حزب حاکم جریان دارد . تمامی این تفاوتها ، که شاید در نظر اول بی اهمیت جلوه کند ، اما اینا نگر چگونگی مبارزه طبقاتی در این جوامع و لذا یافت روشهای مشخصی - از سوی کمونیستها و پرولتاریا - در بر خورده با تحولات موجود و روند های آنها است .

با این وجود ، و با تمامی تفاوتها ، می توان

فصل مشترکی را از تحولات اخیر در کلیه این جوامع بدست داد . فصل مشترکی که راستای کنونی تحولات را نشان می دهد : بحران وین بست ساختار اقتصادی - سیاسی این جوامع با در نظر داشتن رویه پرولتاریسم مسلط بر اجزای حاکم این جوامع و با توجه به ماهیت پرسترویکا و تاثیر آن بر تحولات اخیر و نیز با توجه به حرکت سرمایه جهانی و سیاستهای امپریالیستی ، استقرار یک دمکراسی بورژوا پارلمانتاریستی در امر سیاست و ایجاد بازار (با تمامی مکانیزمهای آن) در امر اقتصاد را در دستور روز قرار داده است . بوروکراتیسم و سلب آزادی ها و حقوق دموکراتیک از یکسو و روند فزاینده رکود اقتصادی که با کمبود شدید کالا های مصرفی ، گسترش بازار سیاه و تورم نمرد یافته است از سوی دیگر ، آن زمینه ایست که نه فقط تحولات اخیر و راستای اصلی آنها ترجیه می کند بلکه جنبش توده های و پروژه جنبش کارگری که در نفی شرایط موجود پا گرفته است را بدلیل فقدان سازمانیافتگی و آگاهی طبقاتی و وجود یک رهبری کمونیستی - کارگری ، فعلاً به پشتوانه پیشبرد این تحولات مبدل ساخته است .

در برخورد به جنبش دموکراتیک توده ای و جنبش کارگری بدلیل اینکه فعلاً پشتوانه تحولات بورژواکی موجودند نمی توان منفعلانه و یا نقی گرایانه با آن مواجه شد . اینکه بورژوازی و کارکنان سرمایه ، بر مبنای شرایط موجود حاکم بر این کشورها بر برخی از مطالبات توده ها که در نفی شرایط موجود است صحه می گذارد تا اما شرایط خود را بجای آن بنشانند نقی مضمون انقلابی جنبش انقلابی دموکراتیک و کارگری نیست . چه کسی جنبش علیه بوروکراسی ، خفقان ، بی حقوقی فساد و فقر را محکوم می کند ؟ اگر که این جنبش ، اما ، بنا به مجموعه عواملی ، تحت رهبری بورژوازی قرار می گیرد ، حقانیت جنبش در نفی ناهنجاریهای سیاسی - اقتصادی و اجتماعی بجز سئوال نمی رود . اگر که مطالبات جنبش فعلاً در چارچوب یک برنامه بورژوا - دموکراتیک قرار دارد ، اگر خواست انتخابات و انتخابی بودن دولت و سایر ارگانها ، برقراری آزادی های سیاسی و دمکراسی ، حق فعالیت اسباب ، حق تشکیل اتحادیه های مستقل و غیره

زمینه، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

و غیره درخواست می شود ، یعنی حقوقی که در برنامه حداقل پروتاریا عنوان شده است ، بدین علت است که کارگران دمکراسی پرولتاری را تجربه نکرده اند ، لیکن تحت عنوان حکومت پرولتاری (دمکراسی پرولتاری) حتی حقوق و مطالبات حداقل آنها (که در برنامه حداقل وجود دارد) نیز زایل شد . تحت عنوان " ساختمان سوسیالیسم " مطالبات برنامه حداقل بکناری زده شد . حال آنکه در دوره ساختمان سوسیالیسم مطالبات حداقل پشت سر گذاشته می شود ، یعنی جامعه از آن فراتر می رود و نه اینکه این مطالبات ملغی می گردد .

بگذارید به چند نمونه از مطالبات که جنبه فراگیر دارد اشاره کنیم : مطالبه برای ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری ، برای انتخابات و حق فعالیت احزاب .

در خواست تشکیل اتحادیه های مستقل قدمتی تاریخی در جنبش کارگری دارد . حق ایجاد اتحادیه های کارگری بسادگی کسب نشد . سالها مبارزه خونین در پشت این دست آورد جنبش کارگری است . حال اگر در جوامع اروپای شرقی ، حق ایجاد اتحادیه های کارگری (بمعنای واقعی) به یکی از مطالبات فراگیر تبدیل می شود و در عین حال همین مطالبه و مبارزات حول آن فعلاً در خدمت اهداف بورژوازی قرار می گیرد این امر نمی تواند نفعی مبارزه بر سر این خواست را نتیجه بدهد . در اینجا درج بخشهایی از یک پلاتفرم تحت عنوان " در خواست ایجاد اتحادیه های مستقل " از سوی گروهی از کارگران آلمان شرقی می تواند موقعیت کارگران و دلاپشان در نفی شرایط موجود را تصویر کند :

" رفتگی کارگر !

FDGB (تنها کنفدراسیون رسمی

موجود) در این ۴۰ سال چه کاری برای ما انجام داده است ."

آنها مساله هفته - کار کوتاهتر را ، بضرمان یک خواست اساسی ، نزد مدیریت نگاهها مطرح کرده است ؟ چرا برای بدست آوردن چهل ساعت کار در هفته ، همراه با ما مبارزه نکرده

است ؟ آنها به مساله مزد های ما که غالباً به سطحی پایین تر از مردم کنترل می کند ، توجهی داشته است ؟ چرا هزینه ها مطابق با سطح دستمزدها تنظیم نمی شود ؟

زمانی که شیوه های جدید کار در بنگاهها بکار گرفته شد ، رهبران FDGB کجا بودند ؟ آنها آنها پشتیبان ما بودند ؟ آنها آنها با شیوه های که بنفع ما نبود مخالفت کردند ؟

آنها ، در زمانی که تعطیلات سالیانه همراه با پرداخت رفتگی کارگر ما در غرب ، بطور متوسط ده روز بیش از ما است ، من تریبیر FDGB را نماینده واقعی منافع خود بدانیم ؟ آنها FDGB برای کاهش قدرت غیر کارگرها ، اقدام کرده است ؟ آنها رهبران اتحادیه هرگز برنامه های دولت را که مخالف منافع کارگران است ، رد کرده اند ؟ آنها تا بحال مشاهده کرده ایم که اتحادیه ها در مقابل حزب و دولت قرار گیرند ؟

دیگر نباید اجازه بدهیم که توسط سازمانی حتی " مردان جدید " ، سازماندهی شویم ما باید خودمان را سازماندهی کنیم ... بنندگان باید محکوم شود ... خودمان باید مشکلاتمان را حل کنیم ...

مطالبه برای برگزاری انتخابات نیز جنبه همه گیر یافته است . آیا این مطالبه برحق نیست ؟ مگر نه این است که کمونیستها بر انتخاباتی بودن نمایندگان و ارگانها همواره پای فشرده اند که فراتر از این اصل اولیه اعمال دمکراسی ، بر عزل نمایندگان انتخاباتی ، در هر زمان ، از سوی انتخاب کنندگان نیز تاکید کرده اند ؟ اگر در اروپای شرقی این اصول اولیه دمکراسی عقیم مانند " نمایندگی " جای خود را به تصاحب ارگانهای اداره امور یا امتیازات حاصل از آن نمود و حال توده ها خواهان برگزاری انتخابات اند ، اما بورژوازی از این مطالبه بهره برداری می کند ، آنها می شود اصل قضیه را منتفی اعلام کرد و یا محکوم نمود ؟

موضوع فعالیت احزاب نیز برای مدتی به

یک بحث کلیدی و داغ تبدیل شد . این مطالبه که از سوی جنبش دمکراتیک و کارگری به پیش نهاد شد و از طرف گرایشات درونی احزاب حاکم نیز مطرح شد ، موضوعی بود که از سوی امپریالیستها بیشترین توجه بر آن متمرکز شد . سیاست تبلیغاتی امپریالیستی مدتها بر این روال قرار داشت که در جوامع اروپای شرقی دمکراسی سیاسی و اقتصادی وجود ندارد و منظور از دمکراسی سیاسی کارکرد نهاد پارلمانی ، انتخابات و وجود احزاب متعدد و در زمینه اقتصادی حاکمیت بازار و مالکیت خصوصی (یعنی مالکیت غیر دولتی) است . حال آنها از این همسویی مابین نیروهای متفاوت اجتماعی و بخصوص تمرکز تبلیغاتی امپریالیستها بر این مطالبه که مجموعاً در نظر نخست یک در هم آشفتگی را به ذهن متبادر می کند می توان خواست توده ها برای آزادی احزاب را محکوم کرد و اساساً این خواست را با سوسیالیسم در تناقض دانست ؟ در این مبحث نیز همان موضوع فراتر از برنامه حداقل (و برنامه حداقل با هر تبیینی حتی تبیین کهن) مطرح است و نه القای آن ، حق آزادی احزاب یکی از حقوق مسلم مطروحه در برنامه حداقل است ، حال اگر که اجرای این حق مسلم در دوره " ساختمان سوسیالیسم " ظاهراً به امری دست و پاگیر مبدل می شود ، پایداری " دولت پرولتاری " به مخاطره می افتد و بهمین دلیل منغی می گردد ، باید آن نوع " ساختمان سوسیالیسم " و آن نوع " دولت پرولتاری " مورد بررسی و تجدید نظر قرار گیرد و نه اینکه الغاء فعالیت احزاب توجیه شود .

در جوامع بورژوازی ، مبارزات حزبی جزء ارگانیکیتی از دمکراسی بورژوازی است که دولت بورژوازی را تقویت می کند . مبارزه حزبی در چارچوب دمکراسی بورژوازی از طریق فعالیت جهت کسب کرسی های پارلمانی ، چارچوب جامعه بورژوازی را نه فقط به خطر نمی اندازد بلکه آنها را " اعتبار " ، " پایداری " و " قوی " می کند . چرا ؟ چون مکانیزم مبارزه حزبی بر زمینه شرایط مادی و مسلط مناسبت سرمایه داری استوار است . چون مالکیت خصوصی و بازار ، بپایه نهاد های اجتماعی و طبیعی جامعه ، نه فقط بلحاظ مادی بلکه بپایه شعور اجتماعی حاکم بر جامعه ، نقش

مبارزات حزبی را مقید می کند. چون دولت بورژوازی با تکیه بر تمامی توانائی های اقتصادی جامعه و بهره برداری از سنت ها و رسوم که مالکیت خصوصی را محترم می شمارد نه فقط بمقابله ارگانی سرکوبگر (پلحاض نظامی) که سانس بمقابله یک نهاد سرکوبگر اپتولوژیک عمل می کند. در جوامع سوسیالیستی - جوامع در حال گذار بسمت کمونیسم - نیز مبارزه حزبی (عمودی سازمان یافته از مبارزه طبقاتی) جزء رگنیک ز دمکراسی پرولتاری محسوب می شود. فعالیت احزاب در چارچوب دولت پرولتاری نه فقط مانع پیشروی سوسیالیسم نیست که این پیشروی را مستحکم تر می کند. چرا که مبارزه طبقاتی را که هنوز در دوران ساختمان سوسیالیسم جریان دارد، غنی و آشکار نموده و جامعه را به نضوت می طلبد. جامعه ای که در آن کارگران خود حاکم اند و منافع و مصالح اکثریت توده ها با تمام "دولت پرولتاری" (تازمانی که شرایط احضار دولت بکلی مهیا شود) عجین است. در دوران ساختمان سوسیالیسم، فعالیت احزاب پیشروی سوسیالیسم را مستحکم تر می کند چون مکینیزم مبارزه حزبی بر زمینه شرایط مادی زبونی استوار است. چون مالکیت اجتماعی و حکومت شورائی (بمفهوم دقیق کلمه و نه تحریف شده) مبارزه حزبی را در راستای استحکام سوسیالیسم قرار می دهد.

پس اساس بحث بر سر حق فعالیت احزاب نیست. فعالیت احزاب عمودی از مبارزات طبقاتی است و الفاء آن فقط مترادف این میماند که بنحاط حقوقی مبارزه طبقاتی لغو شود. اگرکه فرضاً آنها حزب موجود جامعه - بفرض حزب کمونیست - با نبیتی خیرخواهانه نیز برای هموار کردن سریع راه سوسیالیسم به لغو فعالیت احزاب مبدرت درزیده است. مبارزات طبقاتی و دیدگاههای طبقات بیش از هر زمان دیگری از درون خود حزب حاکم سرباز خواهد کرد. پس، در حقیقت، اساس بحث این است که فعالیت احزاب بر کدامین زمینه مادی متکی است: بر پارلمانتاریسم، مالکیت خصوصی و بازار یا نهادهای شورائی، مالکیت اجتماعی و برنامه.

خلاصه اینکه، مطالباتی نظیر حق فعالیت احزاب، برگزاری انتخابات و ایجاد اتحادیه های

مستقل کارگری که امروز جنبش دمکراتیک و کارگری جوامع اروپای شرقی در نفی شرایط موجود به پیش کشیده است نمی تواند به این دلیل که بورژوازی از این مطالبات و مبارزات توده ای در جهت مقاصد خود بهره برداری می کند، ارتجاعی قلمند شده و مهر باطل بر آن کوبیده شود. واقعیت آن است که مبارزات و مطالبات جنبش تا آنجا که در نفی پدیده هائی همچون بوروکراتیسم، خفقان، بی حقوقی، فساد و فقر جریان دارد، بر حق است. مشکل جنبش بطور کلی و بویژه جنبش کارگری در نفی شرایط موجود هست که فعلاً بورژوازی توانسته است راستای تحولات را در جهت مصالح خود کانالیزه کند. مشکل در جنبه های اثباتی جنبش کارگری است. از این جنبه است که بورژوازی راه حلهای خود را بر جنبش حاکم می کند. ابهام در جنبه های اثباتی جنبش کارگری و سرخوردگی از آنچه "سوسیالیسم" بوده است این فرصت را به بورژوازی داده است که راه حلهای مشخص اش را - در شرایط کنونی - بمقابله جنبه های اثباتی آنچه که از سوی توده ها نفی می شود، به پیش راند. این است که چرا راستای اصلی تحولات اخیر بورژوائی و در جهت پارلمانتاریسم، مالکیت خصوصی و بازار قرار دارد. در دل این جریان مسلط، اما، جریان دیگری زائیده میشود. این جریان که از پایین در حال جوشش است، فی الحال، بدلیل ضعف سازمانی، پراکندگی، سر خوردگی و مهمتر فقدان یک رهبری کمونیستی - کارگری از ابقای نقش اثباتی ناتوان است. این، اما عرصه کار انقلابی و کمونیستی است. این، آن جریانی است که اروپای فردا را خواهد لرزاند. تحولات کنونی، تحولات بورژوائی است که در دلش، انقلابات پرولتاری اروپای فردا - نه فقط اروپای شرقی که کل اروپا - در حال نطفه بستن است.

تحولاتی که در اروپای شرقی در حال شدن است همراه با اقداماتی که از سوی کشورهای اروپای غربی جهت ایجاد ایالات متحده اروپا در جریان است، انتظار پیشروی در این مسیر و تحقق کامل آن، سیمای سیاسی جهان و قطب بندیها را دگرگون می سازد و شرایط جدیدی را در مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهانی ایجاد می

کند. رسالت و نقش جنبش های رهائی بخش ضد استعماری که در دوره اخیر عمرش بسر آمد، دیگر هیچگونه نقشی در دوران جدید بعهده ندارند. اردوگاه سوسیالیسم، با هر تبیینی که از آن وجود داشته است امری مربوط به گذشته می شود (مربوط به گذشته است) پیمان های نظامی ناتو و ورشو که بر مبنای بلوک بندی دوره اخیر شکل گرفته بودند، رسالتشان بسر می رسد حتی اگر که بشکل صوری نیز تا مدتی دوام داشته باشند. سرمایه بر مبنای چرخان مسلط کنونی در تحولات کشورهای اروپای شرقی، جوامع اروپا اعم از شرق و غرب را در یکدیگر ادغام می کند و "خانه مشترک اروپائی" بمقابله یک قطب نیرومند اما پر تضاد و پر تحول تضمین می یابد.

در قطب بندی جدید جهانی که در حال شدن است، اروپا به کانون تضادها و تحولاتی سرنوشت ساز مبدل می شود. زمینه های مادی و شرایط ذهنی لوح گیری تضاد کار و سرمایه در "اروپای متحد" فردا از هر قطب دیگری مساعدتر و آماده تر است. اگر چه در اثر ادغام جوامع اروپای شرقی در سرمایه داری جهانی و زمینه های وسیع حرکت سرمایه، بویژه در بخش صنایع مصرفی این جوامع از یکسو و از سوی دیگر حرکت کل جوامع اروپایی برای ایجاد یک بازار مشترک واحد، حرکت سرمایه در کوتاه مدت تسریع و تسهیل می شود، اما بر مبنای ادامه موجودیت "سرمایه های ملی" تا دوره ای نسبتاً طولانی مدت و رقابت مابین بخش های سرمایه در یک بازار "واحد" بروز بحران های اقتصادی - پس از اتمام دوره رونق - بسیار شدیدتر از سایر قطب های نسبتاً همگن تر خواهد بود. بملایم مهتر و اساسی تر مرعیت قطب کار در مقابله با قطب سرمایه در اروپای "متحد" فردا. طبقه کارگر اروپا سابقه ای دیرینه در مبارزه علیه سرمایه داری دارد و جنبش طبقه کارگر در اروپای غربی حتی در دوره اخیر از تمامی جوامع سرمایه داری دیگر بیشتر بوده است. امروزه نیز که توده های کارگر جوامع اروپای شرقی مبارزه ای را در نفی شرایط موجود جوامع اشان آغاز نموده اند انتظاراتی از تحولات اخیر در سر دارند که با مسلط شدن سرمایه داری نمی تواند برآورده

اطلاعیه کمیته مرکزی همه اقلیت

بناست به ستمین سالروز حماسه سپاهک

کارگران و روشنفکران کمونیست!

گرامیداشت ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، گرامیداشت جاغایه سپاهک، ستیزه جونی با بقا منفعل، تلاش انقلابی در انطباق پرائیک با تئوری و گرامیداشت عمل انقلابی در خاقه بخشین به شرایط سردرگمی و از هم گسیختگی نیروهای "پیشاهنگ" است. گرامیداشت ۱۹ بهمن تکرار سپاهک و تأیید اشکال و مضمین مبارزاتی سپاهک نبوده بلکه گرامیداشت آن جاغایه ایست که سپاهک را حماسه و جاودانه کرده است. یعنی تحلیل خلاقانه شرایط مبارزه طبقاتی، یافتن روش ها و راههایی برای فائق آمدن بر ناهنجاری ها و عمل انقلابی در انطباق با راههای یافته شده.

اکنون در نوزدهمین سالگرد ۱۹ بهمن، شرایطی بر مبارزه طبقاتی بطور اعم و بر نیروهای کمونیستی و انقلابی بطور اخص حاکم است که بلعاط تاریخی، در برخی جنبه ها، یاد آور شرایط دوران تکرار سپاهک است. اکنون، جنبش کمونیستی و کارگری ایران تحت تأثیر عوامل متعددی در دورانی بحرانی، پرتلاطم و متحول بسر می برد. بحرین و تلاطم تقریباً تمامی سازمانهای سیاسی منتسب به جنبش کمونیستی و کارگری را فرا گرفته است. از هم گسیختگی جنبش کمونیستی - در محدوده ای که به سازمانهای سیاسی باز می گردد - فقط امری مربوط به نشت و اختلاف مابین سازمانهای سیاسی نبوده، بلکه هر سازمانی را نیز شامل شده است. بطوریکه دیگر آرایش خطوط و گرایشات سیاسی را نمی توان و نباید از آرایش نیروهای سیاسی موجود استخراج نمود، خود ویژگی دوره کنونی در این است، که در وجه غالب، گرایشات و خطوط ایدئولوژیک - سیاسی گوناگون و حتی بعضاً متناقضی در درون نیروهای سیاسی موجود نطفه بسته یا شکل گرفته است و یا در حالی حوت بخشی از نیروهای سیاسی در حال دگرگونی اساسی است. شناخت این خود ویژگی دوره کنونی و نیز عوامل ایجاد گرش یکی از ضروریات اولیه فعالیتی آگاهانه علیه نشت در جنبش کمونیستی و برای تلاشی اصولی در جهت وحدت مابین گرایشات ایدئولوژیک - سیاسی متعلق به این جنبش بجایه بخشی از فعالیت کمونیستها در راه تشکیل حزب کمونیست است.

مجموعه عواملی سبب پیدایی يك چنین خودویگی در دوره کنونی شده است. هر چند نهایتاً زمینه عملکرد این مجموعه عوامل بر نیروهای سیاسی به مسائل بینشی باز می گردد، لیکن بطور بلاواسطه می توان از عوامل چندی نام برد که در ایجاد شرایط جدید کاملاً مؤثر بوده اند. اهم این عوامل عبارتند از انت طولانی مدت جنبش کارگری و دمکراتیک، شکست و یا نایبند بودن سیاستهای سازماندهی در میان کارگران و لذا متزوی و درخود شدن نیروها و بالاخره تشدید بحران "جنبش کمونیستی جهانی" که با تحولات اخیر در اردوگاه سوسیالیسم روین پرستی دامنه وسیعی یافته است.

اقت جنبش کارگری و دمکراتیک، فقدان تغییر و تحولات سریع در جامعه و تدلوم حکومت جمهوری اسلامی آن دسته از نیروهای سیاسی و فعالین جنبش که عمدتاً هیت و اساس فعالیتشان را نه بر بنیان استراتژی پرولتاریا بلکه بر تاکتیکها، مبارزات دمکراتیک، اهداف سریع الوصول و نظائر هم بنا نهاده اند را با بحران مواجه نموده است. بر این زمینه محدود شدن دامنه فعالیتهای علنی و "ملموس" که همراه با جدا ماندگی نسبی از سیر مبارزه طبقاتی است، بیش از پیش بخشی از این نیروها را بی رسالت ساخته و لذا سبب شکنندگی و تجدید نظر در مبانی و مواضع ایدئولوژیک - سیاسی گشته است.

شکست و یا نایبند بودن سیاستهای سازماندهی در میان کارگران در امتزاج با سایر مولود نیز خود به عاملی در جهت تشدید تلاطمات درونی نیروهای سیاسی "جنبش کمونیستی" تبدیل شده است. پس از اتمام دوره ای از تسلط سیاستهای عموم خلقی نسبت به جنبش کارگری، "سازماندهی کارگران" به رکن اصلی و پایه ای سیاست بسیاری از نیروها - حداقل بصورت رسمی - تبدیل شد. اما معلق ماندن این سیاست به همراه درخودفروشدن بیش از پیش نیروهای سیاسی، بحرانهای درونی را دامن زده که عمدتاً - حداقل در ابتدای کار - تحت عنوان "مسائل تشکیلاتی" بروز یافته است. به اعتقاد ما شکست در عرصه "سازماندهی کارگران" و بحرانهای ناشی از آنرا نه در عرصه مسائل تشکیلاتی و امور اجرایی بلکه اساساً در عرصه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی مرتبط با آن باید جستجو نمود. "سازماندهی کارگران" خود مقوله ایست ایدئولوژیک - سیاسی. لذا وجود بینش های متفاوت در تعیین این مقوله امری است که در عرصه عمل الزاماً رشته کار را به گسیختگی می کشاند.

آن خط فکری و یا گرایشانی که از "سازماندهی کارگران" سازماندهی "خود" برای سازماندهی و رهبری کارگران را می فهمد با آن خط فکری و یا گرایشانی که سازماندهی کارگران را بجایه سازماندهی و سازمانیابی جنبش سوسیالیستی کارگران درک می کند، مستلزم دو تشکیلات جدا گانه اند.

بعقیده ما جوهر سیاست سازماندهی کمونیستی عبارتست از " متشکل شدن کارگران بمقابله یک طبقه اجتماعی برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی ". این خطوط و گرایشات مختلف هر چند هم اکنون نیز در یک تشکیلات واحد هم که حضور داشته باشند ، در اثر بحران و تناقضاتشان ، طی یک روند تجزیه شده و زمینه برای همگرایی خطوط و گرایشات ایندولوپیک - سیاسی که از یک جوهرند فراهم تر می شود .

و بلاخره عامل دیگری که بپروژه در شرایط کنونی ، در ایجاد تلاطمات ، بحرانها و تجزیه ها نقشی غالب یافته است ، تاثیر بحران فزاینده " جنبش کمونیستی جهانی " است . تشدید و تسریع روند فروپاشی ساختارهای گذاری در جوامع در حال گذار ، بروز بحرانی سراسری در اردوگاه سوسیالیسم رونیونیستی ، تجدید نظر اساسی اجزای رسمی کمونیست در مفهوم سوسیالیسم پروولت پرولتاری و نتایج قبی این تحولات از یکسو و از سوی دیگر تشدید حالت تعرضی سرمایه در سطح جهانی بر دستاوردهای پروولتاریا ، تهاجم تبلیغی و سازمانیافته علیه کمونیسم بریناد معضلات و بحران موجود در اردوگاه سوسیالیسم رونیونیستی و - آن چنان شرایطی ایجاد کرده است که موقعیت بسیاری از نیروهای سیاسی موجود را آشفته ، شکننده و مبهم کرده است .

نحمت چنین شرایطی گرایشات متفاوتی در حال شکل بندی است . تهاجم سرمایه جهانی و رونیونیسم به سوسیالیسم و کمونیسم ، مردودن راه به صف مرددان پرتاب می کند ، رفرمیسم برای یک دوره نفی شده و گرایشات سوسیال - دمکراتیک از دل راست ترین تا " چپ " ترین نیروهای منتصب به جنبش کمونیستی و کارگری سر بر می آورد و همگن می شوند . در مقابل این صف بندی ، قطب بندی جدیدی از کمونیستها شکل میگیرد . گرایشاتی که از موضع طبقه کارگر در موضع نقد سرمایه جهانی قرار دارند ، یعنی گرایشات جنبش کمونیستی ، با نقد دیالکتیکی از " سوسیالیسم واقعا موجود " تکنوکراتها و بروکراتها و با بافشاری بر سوسیالیسم کارگری ، صفوف خود را بهم نزدیک و فشرده خواهند کرد .

رفقا !

در دل شرایط متلاطم و متحول امروز ، جنبش کمونیستی ، جنبش کارگران علیه سرمایه داری ، دوره جدیدی از بازسازی و انسجام را طی می کند . اکنون مبلغان سرمایه با تکیه بر بن بست رونیونیسم جهانی شکست کمونیسم را تبلیغ می کنند . اگر چه حالت تعرضی سرمایه در سطح جهانی و تحولات اخیر در اجزای " کمونیست " ، در کوتاه مدت ، به نفی گرایشات صریحا آشکار سوسیال - دمکراتیک و پاسیفیستی منجر خواهد شد ؛ اما سوسیالیسم نقد سرمایه است . سوسیالیسم جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه داری است و تا زمانی که سرمایه داری وجود دارد ، تا زمانی که طبقه کارگر وجود دارد ، سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی با تمام ائت و خیزها وجود خواهد داشت . کشاکش سوسیالیسم و سرمایه داری ناشی از تضاد کار و سرمایه است و این کشاکش زمانی به پایان می رسد که سرمایه بمقابله یک رابطه اجتماعی محور شود و این یعنی پیروزی سوسیالیسم ، آغاز عصر کمونیسم . شکست مارکسیسم شکست کمونیسم ، پنداری ولهی و عیب است .

شکست ناپلهری تاریخی کمونیسم . با این وجود ، بیمنای رشد مداوم و همواره سوسیالیسم نبوده و نیست . امروزه ، شرایط مبارزه طبقاتی داخلی - از جمله وضعیت نیروهای سیاسی - و نیز شرایط جهانی ، جنبش سوسیالیستی ایران را در حالت تدافعی قرار داده است . وظیفه کمونیستها ، اما نه تفسیر این شرایط که حرکتی آگاهانه در جهت تغییر آن است .

در پرتو مجارب جنبش کمونیستی ایران و جهان و با توجه به موقعیت کنونی ، امروزه کمونیستهای ایران موظفند که لزدل همین شرایط متلاطم و متحولی که جنبش جنبش کارگری در حالت تدافعی است و سازمانهای سیاسی منتصب به آن در حالت تجزیه اند ، بمنظور غلبه بر تشتت جنبش کمونیستی ، زمینه های همگرایی و وحدت مابین گرایشات کمونیستی ، گرایشاتی که با نقد سوسیالیستی از شرایط موجود در حال تکرین اند ، را تلفیق کنند . این همگرایی و وحدت گامی است ضروری در جهت سازماندهی و سازمانیابی جنبش سوسیالیستی کارگران ایران ، یعنی در جهت تشکیل حزب کمونیست ایران . پس ، با گامهای سنجیده و آگاهانه برای پیروزی سوسیالیسم به پیش .

زننده باد حماسه سیاهکل

پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست ایران

زننده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی هسته اقلیت

بهمن ماه ۱۳۶۸

<< بر لایحه ۸ گرایش به راست در مقابل بل فیلیم >>

موقعیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

که قاعدتاً در يك جامعه سوسیالیستی باید خود عهده دار اداره اقتصاد و سیاست باشند. یعنی اینکه جایگاه طبقه کارگر در سازمان اجتماعی کار و نیز در دستگاه سیاسی (اداره سیاست) می بایست بطور کیفی از جوامع سرمایه داری متمایز باشد. از اینرو، در يك جامعه در حال گذار بسمت کمونیسم بررسی وضعیت کارگران بلحاظ نقش در اداره تولید، موقعیت و نقش سازمانهای توده ایش، چگونگی کسب درآمد (پاداش کار) و مسائلی وابسته به آن از جمله اختلاف دستمزدها و بطور مختصر شیوه سازماندهی پروسه کار چه در سطح عمومی (ملی) و چه در سطح هر مؤسسه میبایست مورد توجه قرار گیرد.

بر مبنای تئوری سوسیالیستی، طبقه کارگر در جامعه در حال گذار بسمت کمونیسم - جوامع سوسیالیستی - اساساً از طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری متمایز است. بی شک درجه این تمایز و تکامل طبقه کارگر به کارگر نوع شوروی با پروسه تکاملی دوران گذار در ارتباط مستقیم است و خود بخشی، بخشی اساسی، از تکامل این جامعه و گسست از روابط سرمایه ای را شامل می شود. در عین حال، موقعیت طبقه کارگر در تمامی برهه های دوران گذار از موقعیت کارگران مزدور در جامعه سرمایه داری بطور کیفی متفاوت است. این تمایز بدلیل موقعیت گروههای اجتماعی در دوران های متفاوت تاریخی است که هر چند با يك عنوان مشترك نامیده میشوند، مثلاً با عنوان طبقه کارگر، لیکن این گروهها در دوران های اجتماعی دارای خصالت های اساساً متفاوتی اند. لژ همین رو نیز طبقه کارگر در جوامع سوسیالیستی با طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری نمی تواند يك گروه اجتماعی معین با مشخصه های مشترك باشد. این مفهوم را میتون از تعریف طبقات اجتماعی بنست آورد. "طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاع می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی،

بر حسب مناسبات خود (که اغلب بصورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسائل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنا بر این بر حسب شیوه های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایز اند. طبقات آنچنان گروههای از افراد هستند که از بین آنها يك گروه می تواند بملت تمایزی که بین جای آنها در يك رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را بتصاحب خود در می آورد." (۱)

اجزاء این تعریف موجز از طبقات در پیوستگی با یکدیگر و در کلیت اش هویت يك طبقه اجتماعی را روشن میکند. جز اول شامل جای گروههای اجتماعی در سیستم تاریخا مشخص تولید اجتماعی است. یعنی توضیح تمایز مابین گروههای اجتماعی از طریق اینکه آیا تولید کننده مستقیم اند یا غیر آن، اداره کننده تولید اند یا غیر آن و این توضیح در چارچوب يك سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی انجام می شود و نه بطور کلی.

طبقه کارگر که هم در نظام سرمایه داری و هم در يك جامعه سوسیالیستی در جایگاه تولید کنندگان مستقیم قرار دارد بلحاظ رابطه اش با تولید و جایگاهش در اداره تولید دیگر يك طبقه یکسان بحساب نمی آید. اجزاء دیگر تعریف مفهوم گروههای اجتماعی این تمایز را روشن می کند. جزء دیگر به مناسبات گروههای اجتماعی با وسائل تولید اشاره دارد. در نظام سرمایه داری مالکیت خصوصی بر وسائل تولید حاکم است که حامل این مالکیت بورژوازی است و طبقه کارگر با وسائل تولیدی که در تصاحب بورژوازی است تولید کننده لرض ها است. در يك جامعه سوسیالیستی (طی مراحل از دوران گذار) مالکیت خصوصی سرمایه دارانه ملغی میشود و مالکیت اجتماعی جایگزین آن میگردد و لذا لرض های تولید شده در تصاحب تولید کنندگان قرار می گیرد. (۲) این جزء زمینه مادی اداره تولید را توسط گروهی که مالک

وسائل تولید است فراهم می کند. جزء بعنی تعریف گروههای اجتماعی مربوط به نقش آنان در سازمان اجتماعی کار میشود. هر سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی سازمان کار متناظر با خود را دارد. تولید و لذا کار فصل مشترك تمامی سیستمهای اقتصادی است اما چگونگی سازماندهی پروسه تولید و کار در هر سیستم متفاوت است. در سرمایه داری سازمان اجتماعی کار بنوعی سامان میابد که طبقه کارگر به جبر اقتصادی ارزش اضافی تولید میکند، استثمار می شود، نقش ایجادگر، سازمانگرو هدایت گر سازمان اجتماعی کار را برعهده ندارد و این نقش از آن بورژوازی و کارگزاران سرمایه است. در سوسیالیسم، از زمانی که از بورژوازی خلع ید میشود، بنای آنچنان سازمان اجتماعی کاری ایجاد میشود که نه فقط استثمار فرد از فرد خاتمه مییابد بلکه طبقه کارگر نقش ایجاد گر، سازمانگرو هدایت گری این شیوه نین تنظیم تولید را بعهده میگیرد. خلاصه آنکه مدیریت کارگری جایگزین مدیریت بورژوازی میشود و بالاخره بر حسب جمع مرکب این اجزاء ذکر شده است که شیوه دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که هر گروه اجتماعی در اختیار دارد مشخص میشود. شیوه دریافت طبقه کارگر در سرمایه داری از طریق فروش نیروی کارش حاصل میشود و دستمزد معادل پولی ارزش نیروی کار کارگر است. در سوسیالیسم، از آنجا که مالکیت خصوصی ملغی میشود، سازمان اجتماعی کار از بیخ و بن دگرگون میشود و طبقه کارگر خود اداره کننده تولید میشود (به تبعیت نقشش در اداره سیاست) شیوه دریافت - هر چند تحت عنوان دستمزد ناهینه شود - نیز کیفیتاً متحول میشود و بر مبنای " هر کس به اندازه توانش و به هر کس بر حسب کارش " قرار میگیرد. بدیهی است که بر اساس این شیوه دریافت (و با توجه به اجزاء قبلی تعریف مفهوم گروههای اجتماعی) بر عکس سرمایه داری - با نظام پیشا سرمایه داری - که بعلت تصاحب کار مازاد، سهم گروههای اجتماعی از ثروت اجتماعی بسیار متفاوت است، در سوسیالیسم، این تفاوت در سهم بسیار ناچیز خواهد بود که علت آن نیز وجود " حقوق بورژوازی " در حیطه توزیع است.

در مجموع آنچه که ذکر شد مختصات فشرده ایست از مفهوم گروههای اجتماعی بدون منظور که بتوان کارگر نوع شوروی را از کارگر نوع سرمایه داری تشخیص داد. بدون درک واقعی مفهوم گروههای اجتماعی و لذا تمایز مابین طبقه کارگر در نظام سرمایه داری و جامعه سوسیالیستی درک واقعی تحولات در اتحاد جماهیر شوروی و نکرین گروهبندی های اجتماعی ممکن نیست. توضیحات فوق در مفهوم گروههای اجتماعی نیز هر چند بنهیی است و قاعدتا باید برای قوامی آنها که خود را کمونیست می نامند روشن باشد، اما با این وجود تحلیل آشفته برخی از نیروها در مورد گروههای اجتماعی در شوروی که نتیجه اش مسکوت ماندن ماهیت تحولات و نتایج منبث از آن است، تاکید بر مفهوم گروههای اجتماعی را ضروری ساخت. (۳)

بهر حال، تمامی مشخصه هایی که در رابطه با گروههای اجتماعی برشمرده ایم، مجموعاً با وجه تمایز طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی و وجه تمایز مندرج و ملیران را در این دو جامعه بیان می دارد. اساسی ترین مشخصه در سوسیالیسم، اما، همانا سلب مالکیت خصوصی از سرمایه داران و استقرار مالکیت اجتماعی تحت اداره و کنترل کارگران است. این وجه لیکن زمانی بصورت یک دگرگونی اساسی و واقعی خواهد بود که سایر وجوه را نیز شامل شود. بعبارت دیگر، سلب مالکیت خصوصی سرمایه دارانه خود را از طریق تغییر اساسی در سازمان اجتماعی کار و دگرگون شدن کیفی نقش گروههای اجتماعی در این سازمان و به تبع قوامی اینها تغییر کیفی در "شیوه دریافت" نشان دهد. بدون شکل گیری سازمان اجتماعی کار نوع غالبتر و کیفیتا متفاوت با کاراتی به منتهی درجه بالا در مقایسه با سرمایه داری و اداره این سازمان توسط کارگران سخنی از "معمول شدن سوسیالیسم" یا "استقرار سوسیالیسم" نمی تواند در کار باشد. لنین می گوید: "پرولتاریا نسبت به سرمایه داری طراز عالیتری از سازمان اجتماعی کار را عرضه می دارد و عملی میسازد. کته مطلب در این است. سرچشمه نیرو و وثیقه پیروزی ناکزیر و کامل کمونیسم در این است." (۴) بدون ایجاد

این چنین سازمان اجتماعی کار که بنا به جوهره اش جز از طریق طبقه کارگر نمیتواند پرداخته شود و اداره شود، نه فقط سخنی از "معمول شدن سوسیالیسم" در میان نیست، نه فقط بدلیل عملکرد وجوه سرمایه ای در سازمان اجتماعی کار و عملکرد مکانیزمهای سرمایه در کل اقتصاد و تحت فشار سرمایه جهانی زمینه انحراف و بازگشت بسیار مساعد است، بلکه همچنین هنوز نمی توان از تغییر کیفی موقعت طبقه کارگر در مقایسه با موقعت طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری سخن گفت.

طبقه کارگر با کسب قدرت سیاسی آموزش به سرمایه را آغاز کرد. وجوه مختلفی از عملکرد سرمایه را مختل نمود و با ملنی ساخت. اما نتوانست بطور کامل به وظیفه انقلاب اجتماعی که "یک دگرگون سازی کامل اشکال متعارف فعالیت مشترک در میان مردم است" پاسخ دهد. طبقه کارگر پیش از آنکه بتواند یک سازمان اجتماعی کار طراز عالی تر و کیفی متمایز از آن سرمایه داری ایجاد کند، سازمانی که بصورت نهادی در جامعه رشد یابد و تکامل خود پوش را بر طبق مکانیزمهای درونی اش طی نماید، از جایگاه اداره کننده تولید (که این هم نصیبی بود) پس زده شد. ماحصل آنکه نقش طبقه کارگر در سازمان اجتماعی کار تغییراتی کیفی ننمود. کنترل کارگری به مندرجت کارگری منحول نشد بلکه آن کنترل نیز زایل گشت.

پس، با احتساب این ملاکها وضعیت طبقه کارگر در اتحاد جماهیر شوروی چگونه است؟ بنهیی است که بر اثر انقلاب اکثر و قرار گرفتن جامعه در مسیر دوران گذار طبقه کارگر به دست آوردهائی نائل شده و موقعت اش نسبت به طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری دارای تفاوت های است: در سازماندهی توزیع "کار" بین رشته های مختلف که در نظام سرمایه داری بر مبنای قانون ارزش صورت می گیرد تغییراتی صورت گرفته است که یکی از نتایج اش حذف بیکاری از جامعه می باشد (البته بطور نسبی که بعداً به آن اشاره خواهیم شد)، برقراری تامین اجتماعی

و رفاه اجتماعی (با در نظر داشتن میانگین تولید ناخالص داخلی در هر برهه زمانی، به این معنا که بررسی موقعت یک طبقه بلحاظ موضوع مورد بحث با توانائی اقتصادی همان جامعه قابل سنجش است)، افزایش سهم پرداخت از درآمد ملی به طبقه کارگر و نظایر آن. با این وجود در اساسی ترین وجوهی که موقعت یک گروه اجتماعی را در یک سیستم تاریخی تعیین تولید اجتماعی رقم میزند، موقعت طبقه کارگر در جامعه شوروی کیفی متحول نگردیده است. طبقه کارگر با کسب قدرت سیاسی آموزش به سرمایه را آغاز کرد. وجوه مختلفی از عملکرد سرمایه را مختل نمود و با ملنی ساخت. اما نتوانست بطور کامل به وظیفه انقلاب اجتماعی که "یک دگرگون سازی کامل اشکال متعارف فعالیت مشترک در میان مردم است" پاسخ دهد. طبقه کارگر پیش از آنکه بتواند یک سازمان اجتماعی کار طراز عالی تر و کیفی متمایز از آن سرمایه داری ایجاد کند، سازمانی که بصورت نهادی در جامعه رشد یابد و تکامل خود پوش را بر طبق مکانیزمهای درونی اش طی نماید، از جایگاه اداره کننده تولید (که این هم نصیبی بود) پس زده شد. ماحصل آنکه نقش طبقه کارگر در سازمان اجتماعی کار تغییراتی کیفی ننمود. کنترل کارگری به مندرجت کارگری منحول نشد بلکه آن کنترل نیز زایل گشت.

در شوروی، از هنگامی (نیمه اول دهه ۱۹۳۰) که "معمول شدن سوسیالیسم" اعلام شد تا کنون در سازمان اجتماعی کار و "شیوه های دریافت" تغییراتی بوقوع پیوسته است. اما در قوامی این دوران نولا سازمان اجتماعی کار نوع سوسیالیستی برقرارنشده. بی شک عملکرد های از حرکت سرمایه از جامعه رخت بریست و برنامه ریزی مرکزی برقرار شد. لیکن برنامه ریزی مرکزی که بشکلی بیرو کراتیک سازمان یافته بود، در هدایت سازمانهای کارگری قرار نداشت و کلا مندرجت کارگری بر آن اعمال نمی شد عمدتاً به حذف عملکردهایی از سرمایه منجر شد تا اینکه مرجد سازمان کار طراز عالی تر شود. تاکید ارگان های برنامه ریز بطور عمده بر افزایش تولید قرار داشت تا دگرگون سازی کامل و از بیخ و بن سازمان اجتماعی کار. و در همین

<< برایش آگرایش به راست در نقل با نهیلیسم >>

موقفیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

راستا مداوما بر مدیریت نوع بورژوازی تأکید میشد. ثانیاً وضعیت فوق در يك نظام اقتصادی شکننده است و در دوران گذار نیز می تواند مدت زمان طولانی ادامه یابد. در شوروی، این وضعیت شکننده مداوماً در جهت نفی و تسلط عناصر سرمایه ای عمل کرد تا بدانجا که در طرح پرسترویکا جانبدار سازی کامل قانون ارزش در تمام جنبه ها از جمله در سازمان اجتماعی کار پیش بینی شده است. بهر حال در تمام این دوران نه دگرگونی کامل و ریشه ای در سازمان اجتماعی کار حاصل شد و نه اینکه اساساً نقش طبقه کارگر در این سازمان متحول شد. (هر چند این دو وجه از يك موضوع اند).

در سوسیالیسم، کار بطور سیستماتیک تنظیم خواهد شد، بر عکس سرمایه داری که از طریق قانون ارزش تنظیم می شود. بدین معنا که حاملین کار، کارگران، خود عهده دار تنظیم برنامه "کار" اند. در اینجا کار از طریق مکانیزم برنامه ای تنظیم می شود. اما هر نوع مکانیزم برنامه ای الزاماً نه سوسیالیستی است و نه می تواند بصورت مکانیزمهای درونی خود پر و سیستماتیک نظام در آید. پیش شرط اینکه کار بطور سیستماتیک تنظیم شود (با ملاکهای سوسیالیستی)، به امری نهادی در جامعه تبدیل شود و شرایط ادامه و پیش روی اش متکی بر نظم درونی سیستم نوبن گردد این است که حاملین کار خود تنظیم گران چنین سیستمی باشند. این پیش شرط در جامعه شوروی به عقب صحنه رانده شد. بین تنظیم گران کار و حاملین شکاف افتاد. نتیجه آنکه در جامعه شوروی هر چند برای تنظیم کار اهرمهای برنامه ریزی بکار افتاد اما لولا امر برنامه ریزی تنظیم کار از همان ابتدا در تلفیق با معیارها و مکانیزمهای بورژوازی بود و قانون ارزش مستقیم و غیر مستقیم در این تنظیم دخیل بود. مهمتر آنکه هر چند چنین تلفیقی در ابتدای کار با لاجبار خود را تحمیل می کند اما راستای برنامه ریزی در جهت استفاده هر چه بیشتر از اهرمهای بورژوازی قرار

گرفت و لذا مضمون سوسیالیزه نمودن تنظیم کار از طریق برنامه ریزی مخدوش می شد. ثانیاً نقش طبقه کارگر در سازمان اجتماعی کار و از جمله تنظیم سیستماتیک کار تغییر کیفی نیافت. برنامه ریزان از مجربان برنامه منفک شدند امر برنامه ریزی هر چه بیشتر بوروکراتیک گردید.

یکی از مسائل تنظیم کار (هماهنگی با سایر عوامل برنامه ای) اختصاص نیروی کار به هر شاخه از تولید طبق نقشه معین است. در سرمایه داری، این تخصیص از طریق قانون ارزش انجام می شود که از نتایج اش وجود بیکاری در جامعه، بهر رفتن پتانسیل "نیروی کار" اجتماعی و غیره است. سوسیالیسم، با اختصاص برنامه ریزی شده هدفمند "نیروی کار" به شاخه های تولید بر بیکاری فائق میشود، بازده کل کار اجتماعی را به انتها درجه بالا می برد و غیره. در جامعه شوروی در این مورد نیز بنا به آنچه که در باره تنظیم سیستماتیک کار عنوان شد، هر چند در پاره ای موارد دست آوردهائی وجود داشته است، لیکن این دست آوردها ناقص، بعضاً متناقض و مهمتر شکننده بوده است. بعنوان مثال، مساله بیکاری و افزایش فوق العاده بار آوری کار اجتماعی را که باید ثمره تنظیم سیستماتیک کار باشد. در نظر بگیرید. در شوروی، با وجود آنکه در مقایسه با سرمایه داری مساله بیکاری وجود ندارد، اما این يك دستاورد ناقص و در عین حال پوشیده با تئیینات بوروکراتیک است. حل بوروکراتیک مساله بیکاری خود به تناقضی در دستگاه تنظیم سیستماتیک کار دامن زده و آن کاهش بار آوری کار است. اگر از برخی از جنبه های بیکاری همچون فقدان فرصت اشتغال در پاره ای نقاط بویژه برای زنان و نیز آن فاصله زمانی که کارگر در جستجوی کار بیکار باقی می ماند، صرف نظر کنیم. یکی از موارد پوشیده بیکاری در جامعه شوروی تراکم "نیروی کار" در برخی رشته ها و مؤسسات است و این در حالی است که در مناطقی

کمبود "نیروی کار" وجود دارد. چنین تنظیمی سبب شده است که بار آوری کار در جامعه شوروی در سطح پائینی باقی ماند و پتانسیل "نیروی کار" اجتماعی بهر برود. و این همه بدلیل برنامه ریزی بوروکراتیک و ناقص است که مدیریت بورژوازی در فقدان عملکرد تام و تمام مکانیزمهای سرمایه داری از یکطرف و فقدان مکانیزمهای کارآمد برنامه ریزی سوسیالیستی از طرف دیگر به پیش می برد. در رابطه با تراکم "نیروی کار" و سطح پائین بار آوری کار، تحقیقات مختلفی از سوی اقتصاد دانان شوروی انجام پذیرفته است. یکی از این تحقیقات مدلل می سازد که در ۹ روز آخر هر ماه سطح تولید بسیار بیشتر از ۱۴ روز اول است. این نسب در صنایع اسباب ماشینی ۲/۶ برابر، در واگن سازی ۱/۹ برابر و در صنایع وسائل کشاورزی از قبیل تراکتور و کمابین سازی ۱/۸ برابر است. (۵) در توضیح این مساله گفته می شود فقدان برنامه ریزی سیستماتیک در تأمین بروج سفارشات مؤسسات (مواد خام، واسطه ای و ...) که سبب اختلال در تنظیم متناسب تولید است، مدیران را بر آن وامی دلرد که همواره کارگر اضافی در استخدام داشته باشند. توضیح هر چه که باشد، يك موضوع مسجل است. تنظیم سیستماتیک کار و اختصاص "نیروی کار" به هر شاخه از تولید طبق نقشه معین نتوانسته است بصورتی مؤثر و کارآمد به امری نهادی تبدیل شود.

پیش تر (در فصل قبل) متذکر شدیم که مدیریت این دستگاه برنامه ریزی در کنترل کارگران نیست. جنبه های متعددی از این دستگاه مدیریت بورژوازی و اداره کنندگانش بوروکراتها و نکتوکرتها هستند. پس در اینجا بحث مدیریت کارگری مطرح نیست ولی در رابطه با مشارکت کارگران در تنظیم تولید و سازمان اجتماعی کار (بجز نقشی که کارگران در مقام تولید کننده ارزش ها دارا هستند) وضعیت چگونه است؟ در فقدان موجودیت شوراهای کارگری، بصورت واقعی، تنها سازمان توده های کارگران اتحادیه های کارگری است. بر طبق موازین رسمی و مدون، این اتحادیه ها در برخی امور مدیریت که مستقیماً مربوط به کارگران و تنظیم کار میشود، دخیل اند و مشارکت دارند.

در عمل، اما، انفعال بر اتحادیه های کارگری مستولی است. اتحادیه های کارگری که بر اساس رشته های صنعتی سازمان یافته اند تمام پرسنل و کارکنان آن رشته صنعتی از جمله مدیران رشته مربوطه را شامل میشوند. تجمع تمامی پرسنل يك رشته صنعتی در اتحادیه بر طبق این نظریه استوار است که در شوروی طبقات متخاصم وجود ندارد و کارکنان يك رشته صنعتی - در هر رده - تماماً مزدبگیر دولت اند، دولتی که از آن خود آنها است. ساخت درونی اتحادیه ها رسماً دمکراتیک است و مبتنی بر انتخابات. اداره مرکزی کل اتحادیه ها (AUCCIU) نیز در يك کنفرانس ملی (با شرکت نمایندگان تمامی اتحادیه ها) انتخاب میشود. در عمل اما چه بلحاظ وجود مدیران در اتحادیه و چه توصیه های حزب در مورد انتخابات (علاوه بر دخالت های مستقیم)، عملاً نمایندگان "انتخابی" نمایندگان مورد تأیید حزب اند. گفتنی است که در طول سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۴ فقط يك کنفرانس ملی برگزار شد و حق مذاکرات دسته جمعی مابین مدیریت و اتحادیه ها نیز تا سال ۱۹۵۴ فسخ شده بود. وظایفی که اتحادیه ها برعهده دارند شامل دو بخش اصلی است. اول، وظیفه اساسی اداره مرکزی کل اتحادیه ها و نیز وظیفه مقدم هر اتحادیه عبارت است از بسیج و ترغیب کارگران در راه تکمیل برنامه تولید، ایجاد "رقابت سوسیالیستی" مابین کارگران جهت افزایش تولید و فرارفتن از سطح برنامه و کلاً در راه اجرای سیاست های حزب و دولت. دوم وظیفه حمایتی از کارگران و کلاً فعالیت در راه ارتقاء امور رفاهی و آسایش کارگران - در مجموع وظیفه دوم تحت شعاع وظیفه اول قرار داشته است. توضیح آن، همان توضیح آشناست: کارگران در مقابل دولت خود نیازی به حمایت ندارند، بسیج و ترغیب کارگران جهت تکمیل "برنامه کارگری" خود فی نفسه حمایت از کارگران است. بهرحال، اگر وظیفه حمایت از کارگران از سوی اتحادیه ها، تمام و کمال، نیز دنبال میشد، تنها اتحادیه ها در مقام اجرای وظیفه صنفی شان قرار می گرفتند و این بمنای مشارکت کارگری در اداره امور تولید نیست. قرارگرفتن وظیفه ترغیب کارگران در راه اجرای سیاست های دولت بجا به وظیفه محوری اتحادیه ها

آنهم زمانی که مدیریت کارگری برقرار نیست لیکن مدیران در اتحادیه ها مشارکت دارند، عملاً دامنه اختیارات مدیران را در مقابل کارگران گسترش داد و مدیران از نوعی خود مختاری در مقابل اتحادیه ها برخوردار شدند.

مجموعه شرایط فوق، یعنی کلاً نقش کارگران در سازمان اجتماعی کار، کارگران را با "برنامه" و "مدیریت" بیگانه نموده و بی تفاوتی را در میان آنان دامن زده است. "بیگانگی با تولید" به "غیبت"، "از زیر کار در رفتن"، "مستی" و غیره و غیره که این روزها از سوی رهبری حزب نیز شنیده می شود (البته بمنظور توجیه بهره گیری بیشتر از قانون لزش و بازاری کردن "کار" یعنی ایجاد "بازار کار") مساوی واقعی است که ریشه در نقش طبقه کارگر شوروی در سازمان اجتماعی کار دارد.

و بالاخره بنا بر جای طبقه کارگر در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسباتش با وسائل تولید و بر حسب نقش اش در سازمان اجتماعی کار است که "شیره های دریاقت" و میزان سهم اش از ثروت اجتماعی مشخص می شود. توضیح گروه های اجتماعی و موقعیت طبقه کارگر تنها با این آخرین تک عامل تعریف طبقات، توضیح عامیانه از سوسیالیسم و توضیح سوسیالیسم بنا بر عوامل توزیعی است. موقعیت طبقه کارگر در اتحاد جماهیر شوروی بر اساس آن عواملی که پروسه کار و تولید و سازمان اجتماعی کار را مشخص می سازد باید سنجیده شود. با این حال این عامل آخری نیز در ارتباط و وابسته با سایر عوامل عمل می کند. هر چند طی دوران های کوتاه مدت بخشی از این عامل که به کمیت دریاقت و سهم در ثروت اجتماعی باز می گردد می تواند از يك استقلال نسبی برخوردار باشد. بر این اساس "شیره های دریاقت" طبقه کارگر در دو جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی که بر پایه دو نوع از سازمان اجتماعی کار و دو نقش اساساً متفاوت طبقه کارگر قرار دارد، باید بطور اساسی با یکدیگر متفاوت باشد. (۵) در اتحاد جماهیر شوروی به تبع عدم استقرار يك سازمان اجتماعی کار طراز عالی تر و نوعاً متمایز از سرمایه داری و تغییر اساسی نقش طبقه کارگر، شیره های

دریاقت نیز نمی توانسته است بطور اساسی از جامعه سرمایه داری متمایز باشد. با این حال در اینجا نیز به تبع اختلال در عملکرد سرمایه در سازمان اجتماعی کار، جنبه های از عملکرد سرمایه ای شیره های دریاقت نیز مختل شده، در مواردی منفی شده، بدون آنکه شیره ای کارآمدتر و با مکانیزمی پایدار جایگزین آن شده باشد.

در دوره های مختلف (بلحاظ زمانی) شیره های دریاقت، امتزاجی از روشهای مستقیماً سرمایه داری در تلفیق با عناصری از روش برنامه ریزی شده بوده است. در اساس هرچند "بازار کار" به تبع سلب مالکیت خصوصی رسماً منفی شده است، اما مکانیزمهای "بازار کار" در تنظیم "شیره های دریاقت" در پشت لمر برنامه ریزی عمل کرده است. در دوره هایی حتی شیره های بیفایت عقب مانده سرمایه داری جهت افزایش سریع تولید به کار گرفته شد. با آغاز برنامه های سریع صنعتی شدن در اوایل دهه ۱۹۳۰ شیره قطعه کاری فردی وجه مسلط شیره های دریاقت شد. در این دوره قطعی - کاری جمعی مورد انتقاد واقع بود و شیره های وقت - کاری بشدت مورد تهاجم. در سال ۱۹۳۶، شیره های دریاقت ۷۶ درصد کارگران صنعتی از طریق قطعه کاری فردی صورت می گرفت. علاوه بر آن بمنظور تعیین ملاکهای پرداخت دستمزد - در این دوره - ۱۹۰۰ مقیاس دستمزد متفاوت وجود داشت. (۷) دامنه وسیع مقیاس دستمزد، دامنه اختیار عمل مدیران را در مقابل کارگران بشدت افزایش می داد. آنچه که بعنوان "خلاف کاری" نامیده می شود بر اساس تمایل مدیران رواج داشت. به کارهای مشابه با توجه به دامنه پهن مقیاس دستمزد، پرداختهای متفاوت صورت می گرفت. هیچ قانون و مقرراتی در رابطه با تعیین حداقل دستمزد وجود نداشت و فقدان آن علاوه عملکرد غیر رسمی قانون عرضه و تقاضا در مورد "نیروی کار"، وضعیت دستمزدی و معیشتی کارگران غیر تولیدی را وخیم نمود. این سیستم به انجماد گراتینه برد که در سال ۱۹۵۶ تغییراتی در "شیره های دریاقت" صورت گرفت. این تغییرات بر آن بود که مکانیزمهای کارآمد تر

<< براس ۸ گرایش به راست در مقابل با لیبیسم >>

موقعیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

و چندین سرمایه داری را (در تلفیق یا مکانیزمهای برنامه ریزی) بخدمت گیرد . ارگانی مرکزی جهت تعیین جدول دستمزدها شکل گرفت ، معیارهای اندازه گیری دستمزد (یا بهره گیری از روشهای نسبتاً پیشرفته تر بورژوازی) تدوین شد . حد اقل دستمزد مشخص گردید . از امتیازات نطفه کاری فردی کاسته شد و در عوض تا حدودی روش قطعه کاری جمعی بخدمت گرفته شد . روش وقت کاری مورد توجه قرار گرفت . طرحی برای درجه بندی نمودن کار کارگران همانند فرح طبقه بندی مشاغل مجرود اجرا گذاشته شد که جایگزین تعدد مقیاس دستمزدها در دوره قبل شد . مبنای پرداخت دستمزد (در سطح جامعه) و اساس تکمیل برنامه در تلفیق با میزان تولید قرار گرفت (در دوره قبل این مبنا فقط بر اساس تکمیل برنامه قرار داشت) . بعداً ، بدنبال طرح اصلاحات کاسینگین ویا توجه به پائین بودن ازدهی کار ، باز تغییرات دیگری در " شیوه ریافت " بعمل آمد . مبنای تکمیل برنامه برای پرداخت دستمزد کنار گذاشته شد و فقط حجم تولید بعنوان مبنا بکار گرفته شد . برای توغیب کارگران در جهت افزایش بهره وری کار ، بزرگاری نای قراردادی کار در هر مؤسسه (که این خود متناسب بود با طرح استقلال بیشتر بنگاهها که ما در آن زمان اجرا نشد) شروع به شکل گیری بود . در تلفیق با " طرح طبقه بندی مشاغل " که بیشتر به اجرا درآمده بود ، دریافتی اعضاء هر یکار و وابسته بود به نتیجه نهائی تولید (که صورت کمی مورد سنجش قرار می گرفت) . این روش نیز در عمل با مشکلاتی مواجه شد . اولاً بن بحث مطرح است که چرا باید دریافت کارگران ، عواملی گره بخورد که در اختیار آنها نیست . نین معنا که اولویت هائی که برنامه ریزی برای شته هائی از فعالیت اقتصادی قائل می شود حلاً امکان افزایش تولید در آن رشته ها را با شنوانه مادی (اختصاص بودجه و غیره) تضمین می کند و لذا عدم افزایش تولید در رشته ای که در اولویت قرار ندارند ، عث اش کم کاری

بزرگاریهای کار نیست که از این بابت کارگران متضرر شوند (پرداخت کمتری به آنها صورت بگیرد) . همچنین بسیاری از اختلالات در امر تولید مربوط به فقر سازماندهی کار و برنامه ریزی است در اینمورد نیز چرا کارگران متضرر شوند ؟ ثانیاً این شیوه پرداخت دستمزد عملاً تناقضی را در سطح عمومی اقتصاد دامن زده است که خود یکی از زمینه های اصلاحات پرسترویکا در مورد دستمزدهاست و آن بدین ترتیب است : در حساب داری هزینه های هر مؤسسه منبع اختصاص یافته به دستمزد میزانی مشخص است که از سوی برگان برنامه ریزی مشخص شده است لذا میزان دستمزدها برای هر مؤسسه دلاری سقفی پولی است ، در حالیکه " شیوه دریافت " بزرگاریهای کار با تولید نهائی هر مؤسسه گره خورده است . این تناقض (در تلفیق با سایر مسائل اقتصادی) زمینه ای شده است تا حزب روش دیگری را در مورد " شیوه های دریافت " پیشنهاد نماید که مستقیماً " شیوه های دریافت بورژوازی را جایگزین شیوه های کنونی کند . به این مود بعداً اشاره خواهد شد . همانگونه که مشاهده شد ، در تمامی این دوره ها هر چند روش های مختلفی در پرداخت دستمزد بکار گرفته شد ، اما اولاً تمامی این روش ها تلفیقی بوده است از روش های معمول سرمایه داری با عناصری از مکانیزم برنامه ریزی . ثانیاً جنبه عملکرد برنامه ای شیوه های دریافت (برنامه همنای روشی نوعاً متمایز از مکانیزمهای سرمایه داری و نه هر نوع برنامه) غیر کارآمد و بی ثبات بوده است . ثانیاً این روشهای تلفیقی هر یک پس از دوره ای با مشکلات و مضطربت عمیق روبرو شده ، منجمد گردیده و به بن بست رسیده است . نتیجه آنکه در دوره بعد - به تبع روند عمومی حرکت جامعه - تصحیح هر روش با گسترش دامنه عملکرد مکانیزمهای سرمایه داری بوده است .

موضوع دیگری که به تبع شیوه دریافت باید مورد توجه قرار بگیرد سهم گروه های

اجتماعی از ثروت اجتماعی و اختلاف " در آمدها " است . در یک جامعه در حال گذار ، هر چند هنوز اختلاف درآمدها وجود دارد ، اما همانگونه که در ابتدا گفته شد این اختلافات بسیار محدود است و مرتباً باید محدودتر شود . در اتحاد جماهیر شوروی هر چند اختلاف درآمدها در مقایسه با جوامع سرمایه داری محدودتر است ، اما این در اساس مقایسه ای بیجا است . جامعه در حال گذار را باید با مکانیزمهای همان جامعه محک زد . بر این اساس می توان گفت اختلافات فاحشی - رسمی و غیر رسمی - ما بین گروههای اجتماعی وجود دارد که خود حاصل نحوه سازماندهی سازمان اجتماعی کار و شیوه های دریافت است . مکانیزم مدیریت و شیوه های دریافت بگونه ای بوده است که تفاوت در آمد را مابین کارگران از یکسو و مابین کارگران و مدیران - با دمنه وسیعتر - از سوی دیگر دامن می زد . اختلاف درآمد مابین کارگران را در موارد عمده زود می توان بیان کرد : به کار مشابه پرداخت متفاوت صورت می گرفت و بر مبنای اولویت گذاری رشته هائی در هر دوره مابین در آمد کارگران متعلق به رشته های اقتصادی تفاوت وجود داشت . در سالهای ۵۶ - ۱۹۴۲ تفاوت پرداخت به کارگران نسبتی حدود ۱ به ۴ را تشکیل می داد که در دوره بعد با تغییر روشهای پرداخت از این نسبت کاسته شد . همچنین دریافتی کارگران روستائی (ساووز) نیز در همان دوره بطور متوسط بالغ بر ۵۰ درصد متوسط دریافتی کارگران شهری بود . با این وجود تفاوت ساسی در حجم دریافت ها را باید در تفاوت میزان دریافت کارگران و کلاً توده های شوروی با میزان دریافت مدیران جستجو کرد . مطابق با تحقیقی که از سوی اقتصاددانان شوروی بعمل آمده است اختلاف در آمد ده درصد پایین جامعه با ده درصد بالای جامعه در سال ۱۹۴۶ بیش از ۷ به ۱ بود . همین نسبت برای ۵ (پنج) درصد بالا و ۱۰ درصد پایین بالغ بر ۱۰ به ۱ بوده است . (A) این نسبت ها در سالهای بعد بحاظ آمد رسمی کاهش یافته است . با این حال امار فوق هنوز گویای اختلاف در آمد واقعی گروههای اجتماعی در جامعه شوروی نیست . اگر مقایسه تفاوتهای فوق با یک الی دو

درصد بالای جامعه انجام پذیرد این نسبت تفاوتها بطور فوق العاده ای افزایش نشان خواهد داد. در این مورد آمار رسمی وجود ندارد. ثانیاً ارقام رسمی گویای تفاوت واقعی گروههای اجتماعی نیست. چرا که استفاده از بسیاری امکانات و دریافتهای فوق العاده در زمره حقوق دریافتی مدیران محسوب نمی شود. مدیران، بجز یک گروه اجتماعی، حق استفاده از اتومبیل، آپارتمان مناسب، استفاده از ویلا، مخارج مسافرت، سفرسی به کالاهای کمیاب، هتل های خصوصی، اکت های در بسته حواله بانکی، و غیره و غیره ادا راهستند. این "دریافتهای واقعی" اما جزء حقوق دریافتی مدیران ثبت نمی شود. به این بست می توان دریافت های غیر قانونی از قبیل شوه و ارتشا، پذیرش باصلاح هدیه جانشین و مقابل کاری که انجام می دهندرا اضافه نمود. مبارت دیگر بخش قابل توجهی از حجم دریافتهای واقعی مدیران در حسابداری هزینه های ملی، و نا حسابداری هزینه های هر مؤسسه، در ارقام مربوط به دستمزد و حقوق گنجانده نمی شود. بلکه ر سایر ارقام هزینه های عمومی - همانند هزینه ای خدمات عمومی و غیره - محاسبه می شود. بنه روشن است که در یافتهای غیر قانونی خارج این مدار حسابداری است. آن دریافتهای که در روان گذار تحت عنوان "حقوق بورژوازی" طبقه می می شود فقط بخشی - آنهم بخش اندکی - دریافتهای واقعی مدیران در اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می دهد. پس آن سهم مازاد بر حقوق بورژوازی "معمول در دوران گذار که نیران آتوا تصاحب می کنند از کجا ناشی می ودو ریشه در چه دورد؟ قبلاً به این سوال پاسخ ده ایم. مدیران بدلیل نقش شان در سازمان بنماعی کار، بدلیل نقشی که در اداره و کنترل لید دارا هستند آنچنان جایگاه متمایزی متمایز از طبقه کارگر () در یک رژیم معین تصاد اجتماعی " کسب کرده اند که می توانند محلوده ای " کار گروه دیگر را بتصاحب خود آورد. "از آنرو بخش قابل توجهی از دریافت ی واقعی مدیران، نه در چارچوب توزیع بر سب " حقوق بورژوازی " معمول در دوران گذار که بر حسب تصاحب کار گروه های دیگر، نی بر حسب تصاحب مازاد اقتصادی جامعه

(کار مازاد) ، قابل توضیح است.

حال، با توجه به آنچه که در رابطه با سازمان اجتماعی کار، شیوه های دریافت و موقعیت گروه های اجتماعی مطرح شد و با توجه به مشکلات و معضلات موجود در جامعه شوروی روشن می شود که زمینه های مادی برنامه پرسترویکا چیست و تکامل کدام جنبه از اقتصاد شوروی است. همان عوامل موجود که سبب طرح تغییراتی در سازمان اقتصادی همچون " استقلال بنگاهها " ، بهره گیری از روابط پولی - کالائی، احتساب حسابداری هزینه ها بر روش بورژوازی و ... و در یک کلام حاکم نمودن قانون ارزش بر فعالیتهای اقتصادی شده است. بالتبع سبب پیشنهاداتی در تغییر شرایط سازمان اجتماعی کار و شیوه های دریافت نیز بوده است. در این مورد مشخص، بیشتر به معضلات ناشی از روش های کنونی تنظیم کار و شیوه های دریافت اشاره شد. روش هایی که کارائی لازم را در خود ندارد، با تناقض روبرو است و سبب کاهش بارآوری کار اجتماعی شده است. برنامه پرسترویکا در این باره - در تلفیق با سایر اجزایش - تعیین تکلیف با روشهای امتزاجی غیر کارآمد و تکمیل روند تقویت عناصر سرمایه داری در عرصه های مختلف تا مسلط نمودن عملکردهای قانون ارزش در تنظیم " نیروی کار " ، ایجاد " بازار کار " و نطباق کامل دستمزدها با دستمزدهای جوامع بورژوازی است.

در بخش قبل پیرامون جایگاه مدیران، تکنوکراتها و بوروکراتها، متذکر شدیم که پرسترویکا از دامنه عملکرد و اختیارات مدیران کم نمی کند بلکه این اختیارات را در جهت عقلانی نمودن تولید بر روش بورژوازی با قوانین بازار - با قانون ارزش - پیوند می زند. در رابطه با شیوه های دریافت نیز همین حکم صادق است. یعنی شیوه های دریافت مدیران که اکنون بر طرق گوناگون مستقیماً غیر اقتصادی متکی است به عوامل مستقیماً اقتصادی، یعنی به درآمد مؤسسات و سود حاصله وصل می شود که خود بخشی از تلاش حزب در جهت کالائی نمودن فعالیت های اقتصادی است. عین همین روش در رابطه با کارگران و دستمزدها پیش بینی شده است. بر طبق طرحی که برای افزایش بهره وری نلک نلک

بنگاهها ی تولیدی تدوین شده است - در روند استقلال بنگاهها - تنظیم " نیروی کار " ، یعنی توزیع " نیروی کار " به شاخه های مختلف فعالیت، در اختیار مدیران موسسات قرار خواهد گرفت. حق استخدام و اخراج در اختیار بنگاهها قرار می گیرد و بنگاهها - بنا به اصل استقلال شان - با یکدیگر برای بدست آوردن " نیروی کار " به رقابت می پردازند. " نیروی کار " که از این پس بر اساس " قیمت اثر " در بازار ارزشیابی می شود. چرا که در سیستم دستمزدها نیز تغییر اساسی داده می شود. تنظیم دستمزد از حالت برنامه ای (در حدودی که وجود داشته است) خارج شده و به درآمد ناشی از فروش " کالا " در بازار وصل میشود. بدین ترتیب دستمزد نیز خود خصنت قیمت " نیروی کار " را بتمام معنی بخود خواهد گرفت. گویا چف می گوید: " حجم پرداخت دستمزد هر مؤسسه باید مستقیماً به درآمد حاصل از فروش تولیداتش مربوط گردد ... این برخود نه تنها در قبال صنایع سبک، بلکه در دیگر صنایع نیز باید پی گرفته شود. " (۹) بنا بر آنچه که گویا چف نیز به آن اشاره کرده است، تحول در " شیوه های دریافت " کارگران منحصر به صنایع سبک نبوده و کل موسسات را شامل میشود. بجز این نیز امکان نداشت که طرحی برای ایجاد " بازار " تدوین نمود که فقط شامل بخشی از فعالیت های اقتصادی باشد. کالائی شدن تولید الزاماً باید بصورت گسترده و همه جانبه تعقیب شود تا بتواند نتایج محوری طرح پرسترویکا را جامه عمل بپوشاند. از جمله این موارد، کالائی شدن " نیروی کار " بطور کامل است که با تغییرات فوق به انجام می رسد.

پیش بینی تدوین کردن پرسترویکا این است که نتایج حاصل از این تغییرات بتواند به تناقضاتی که در سازمان اجتماعی کار و شیوه های دریافت وجود دارد خاتمه بخشد، یعنی کلاً آنها را بورژوازی نماید. در صورتیکه پرسترویکا به این هدف نیز بطور کامل فائل شود، تازه جامعه شوروی همانند هر جامعه سرمایه داری دیگر وارد آن مدار می شود که بقول انگلس (۱۰) این مساله نیز " کاملاً همانند هر مساله اجتماعی دیگر حل می شود، یعنی از طریق

<< بولتن ۸ گزارش به راست در فعال با همسرم >>
موقفیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

توازن تدریجی اقتصادی میان عرضه و تقاضا ،
 و این آنگنان راه حلی است که خود همیشه
 مسائله را از نو مطرح میسازد . یعنی هیچ راه
 حلی بستم نمی دهد .

— یادداشتها

۱ - نین ، ابتکار عظیم
 ۲ - مفهوم مالکیت خصوصی و مالکیت
 اجتماعی در بخش مفهوم سوسیالیسم از این
 سلسله مقالات در نشریه سوسیالیسم شماره ۶
 درج شده است .
 ۳ - بعنوان نمونه ای از این جریانها سیاسی می
 توان از جریان کمیته اجرائی نام برد که با ارائه
 ملاکی عامیانه و آشفته از طبقات و فشار
 اجتماعی عملاً " سرمنشا طبقاتی " انحرافات
 در جامعه شوروی را مشغول می کند . این
 اغتشاش آفرینی در تمام تحلیل های کمیته اجرائی
 در مورد موضوع بحث وجود دارد . بعنوان پند
 مقال می توان به نشریه شماره ۲۲۴ این جریان
 اشاره کرد . کمیته اجرائی بدستوری مطرح می کند
 که " پیش شرط هر نقد سوسیالیستی از انحرافات
 جامعه شوروی مستلزم این است که نشان داده
 شود این انحرافات ریشه در منافع طبقاتی کدام
 قشر و طبقه دارد . " اما این جریان در طرح پاسخ
 اش نشان می دهد که درکی از " قشر و طبقه "
 اجتماعی ندارد . کمیته اجرائی که می خواهد
 پاسخ دهد این انحرافات (صرفنظر از تبیین اش
 در مورد انحرافات) ریشه در منافع طبقاتی کدام
 قشر و طبقه دارد به " بخشی از خلق شوروی "
 اشاره می کند که از " حقوق بورژوازی "
 برخوردارند و می نویسد: " بخشی از این خلق هم
 اکنون در اتحاد جماهیر شوروی ، خود از این حقوق
 بورژوازی بهره می برند و مدافع آن هستند و
 پسداران " افق محدود حق بورژوازی " هستند .
 بنیان اساساً کسانی هستند که از امتیازات کار
 فکری بهره مندند یعنی بسیاری از مقامات و
 کارمندان دستگاه دولتی ، بوروکراتهای حزبی ،

مهندسین ، مدیران ، استادان دانشگاه
 و ... "
 این پاسخ کمیته اجرائی تنها سرپوش
 گذاردن بر " سرمنشا طبقاتی " انحرافات از کار در
 می آید و نه نشان دادن آن . چرا ؟ چون اولاً
 گروههای اجتماعی صرفاً از طریق یکی از
 مشخصه های آن یعنی " شیوه دریافت " از
 یکدیگر متمایز نمی شوند . کمیته اجرائی " قشر
 و طبقه " را تنها در حیطه توزیع درآمد (شیوه
 دریافت) تعریف می کند و این خود بخود کار را
 به مسکوت گذاردن مسائل بسیار اساسی همچون
 نقش گروههای اجتماعی در سازمان اجتماعی کار
 می کشاند . ثانیاً در همین حیطه نیز درکی ناقص
 ارائه می دهد " شیوه دریافت " را که یک
 موضوع اقتصادی و کیفی است تنها در حجه
 (میزان ، مقدار) دریافت خلاصه می کند .
 ثالثاً از " حقوق بورژوازی " تعریفی توجیه
 گریزانه بدست می دهد . ادامه برخی " حقوق
 بورژوازی " در حیطه توزیع محصولات مصرفی
 در دوران سوسیالیسم شامل هر نوع " دریافتی "
 که در " سوسیالیسم واقعا موجود " توجیه می
 شود ، نیست . محدوده " دریافت " گروههای
 صاحب اقتدار و امتیاز در شوروی با تمسک به
 ادامه " حقوق بورژوازی " در دوران سوسیالیسم نمی
 تواند توجیه شود . " حقوق بورژوازی " در این
 دوران " چنان بی در و پیگر نیست که هر
 دریافتی " در هر سطح از " اختلافات اجتماعی "
 را بتوان با آن توضیح داد . ماحصل آنکه کمیته
 اجرائی از پاسخ به " سرمنشا طبقاتی " انحرافات
 باز می ماند و رشته های شغلی را جایگزین
 گروههای اجتماعی می نماید . ردهب نمودن یکسری
 رشته ها شغلی از قبیل مهندسین و غیره و
 گنجاندن " مدیران " در میان آنان تنها به این
 درد می خورد که " سرمنشا طبقاتی " انحرافات
 کم و کور شود . و نیز توضیح گروههای اجتماعی
 صرفاً بر حسب شیوه دریافت (آنهم پنهانی که
 مشاهده شد) فقط دلای این خاصیت است که به
 اصل موضوع یعنی اینکه کدام گروه اجتماعی
 اداره کننده تولید است ، که بر حسب نقش اش در
 سازمان اجتماعی کار مشخص می شود ، نزدیک
 نشد .
 ۴ - نین ، ابتکار عظیم

- ۵ - به نقل از الک نوو ، سیستم اقتصاد شوروی . چاپ سوم ۱۹۸۶ انتشارات Allen and Unwin , Inc
- ۶ - " شیوه های دریافت " در یک جامعه سوسیالیستی و تفاوت اساسی آن با سرمایه داری در بخش مفهوم سوسیالیسم در شماره هفتم نشریه سوسیالیسم توضیح داده شده است .
- ۷ - به نقل از الک نوو همان منبع
- ۸ - همان
- ۹ - گورنچف ، گزارش سیاسی به کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی
- ۱۰ - انگلس ، مساله مسکن *****

گزارشی یاد یاد بخون تپیسگان ...
 محمد جواد عرفانیان
 کبرپارسی کیا
 محمد امین نورخی
 مسعود رحمتی
 حسن محمد پور
 علی نوروزی
 بهنام قاسم زاده رضی
 جعفر (حر) رضایی
 ابراهیم کردی (شریف)
 مراد میرزایی (جبر)
 اسمد یزدانی (شاهد)
 اسماعیل بزرگر
 فریدون پانته ای
 فاطمه محمدی
 فردوس آقا ابراهیمیان
 خسرو گل سرخی
 کرامت دانشیان
 حمید رضا هزارخانی
 شهادت رهبرین خلق ترکمن
 شیر محمد درخشنده توماج
 عبدالکریم مختوم
 طراق محمد وحیدی
 حسین جرجانی
 و فریاتیان فاجعه ۴ بهمن
 کاوه
 سمن
 کیکاووس درودی (عباس پرولتار)
 اسکندر و هادی

دولت‌دیده قانون کار

معمول جوامع سرمایه داری که در امر کنترل و اداره سرمایه بین اختیار دولت و اختیار سرمایه داران خصوصی تعادلی نسبی وجود دارد و تحت چنین شرایطی سرمایه در گردش است و کارگران و سرمایه داران از سازمانیابی صفتی امثال اتحادیه های کارگری و سندیکا های کارفرمایی بر خورد برند ، بلکه بخش دولتی اقتصاد تسلط تام دارد . مضاف بر اینکه نه کارگر اتحادیه دارد و نه سرمایه داران . خلاصه موجود بایستی با دخالت مستقیم دولت پر شود بویژه شرایط بحران این نقش دخالتگر دولت را افزایش میدهد . چنین است که رابطه سه گوشه بین دولت ، سرمایه داران و کارگران بایستی به تنظیم مناسباتی انجامد که دولت از یکسری ضمن تضمین امنیت سرمایه برنی گردش یا کنترل سرمایه داران آنان را مطابق افق اقتصادی روز به سرمایه گذاری وا دارد و از سوی دیگر با تنظیم ، منکوب و سرکوب کارگران را به کار بیشتر و تولید بهتر وا دارد .

اهمیت تنظیم این مناسبات واقعی نیز منشاء تقلای دولتیان برای تسریع در تصویب قانون کار در آستانه اولین سال اجرای برنامه ۵ ساله میگردد . تا بلکه بقول امامی کاشانی " رابطه کارگر و کارفرما رابطه پدر و فرزند و صمیمی باشد تا بلکه در ایران هم دیگر اعتصاب کارگری رخ نهد " . وی می گوید : " وقتی به اقتصاد ژاپن بعد از جنگ نگاه میکردیم به این جمله رسیدم که در ژاپن کارگر اعتصاب نمیکند . در دنیا اعتصاب کارگری وجود دارد ولی در این کشور اگر هم باشد خیلی کم است و اگر هم کارگران ژاپن بخوانند این کار را بکنند ، ابتدا پارچه ای به بازو می بندند ولی کارش را تعطیل نمی کنند . وقتی به او می گویند چرا کارت را تعطیل نمی کنی ؟ می گوید کارخانه متعلق به ملت است و به خودمان تعلق دارد ، چرا به کشورم لطمه وارد سازم . این عمل یعنی ارزش به کار ... در اسلام

رابطه کارگر و کارفرما خشک نیست . در کشورهای مثل ژاپن رابطه حاکم بین آنها رابطه پدر و فرزند و صمیمی است . نه این که کارفرما بخواهد از حق کارگر سوء استفاده کند و با اینکه کارگر نیز متقابلاً دست به چنین کاری بزند " (امامی کاشانی در نماز جمعه / چهارشنبه ۱۸ آذر ماه)

چنین افاضات جاهلانه ای عجیب هم نیست . از اول هم قرار جز این نبوده که بورژوازی کارگر را جز برای کار کردن صمیمی بپذیرد . بویژه با فقر تکنولوژی برای بازسازی و توسعه بعدی اساساً به نیروی کار اتکاء دارند و معنای اعتصاب و اعتراض کارگری و اختلال در برنامه غارت و چپاول را هم خوب می فهمند . پس تا آنجا که بتوانند در مناسبت کارگر و کارفرما سوپاهای اطمینان و اهرمهای کاهش فشار بوجود خواهند آورد و بدان رنگ حقوقی در قانون کار خواهند داد . از جانب دیگر رژیم اسلامی بنا به خصلت اش همواره بین رونمای سیاسی و کارکردهای اقتصادی در زیر بنا تناقضاتی را حمل کرده است . بجهان افتادن خط تولید که اساس برنامه ۵ ساله است ، مستلزم تضمین امنیت و گردش سرمایه است . در دولتهای سرمایه داری تمرکز در تصمیم گیری برای گردش سرمایه و اعمال کنترل بر آن ضروری است ولی خصلت متناقض رژیم اسلامی همواره این امکان تصمیم گیری متمرکز را از وی سلب میکند . وقتی جناح بنی های درونی رژیم در همه ارگانها انعکاس مییابد و در سطح کارخانه هم بین مدیریت با شوراها و اسلامی و شوراها و اسلامی با انجمن های اسلامی اختلاف بروز میکند . با وجود این ناموزونی برنامه بورژوازی مختل میگردد . قطب اختلاف میانه در این زمینه نیز تلاش میکند بیانگر منافع و بر آید همه جناحهایی باشد که به ضرورت برنامه ریزی متمرکز برای تامین منافع طبقاتی خویش قوف یافته اند . همچنین به جبهان افتادن خط تولید ، نقش مدیون اقتصادی را هم بیش از پیش تقویت میکند . مدیران اقتصادی و کارگران سرمایه یکسری دیگر تولید هستند . افراد تحصیل کرده و متخصص که آینده اقتصادی روشن برای ایران آرزو میکنند هم بدلیل موقعیت اجتماعی و هم بدلیل آشنایی شان با فرهنگ سرمایه داری نمی

توانند با نااحتجاریهای یک حکومت ملحدی کنار بینند و نقش تعالی داشته باشند . همین امر است که تلاش برای حل تناقضات درونی و هماهنگی بین اهرمهای اپیدئولوژیک در سازمانهای اقتصادی با مدیران و کارگران را میسر میکند .

بنا بر این در یک کلام رژیم اسلامی بر سر اجرای برنامه ۵ ساله بازسازی در چپ و تضادهای درونی گرفتار است و جناحین حکومتی بر سر هر قانون و تبصره به زور آزمائی ادامه میدهد . همین قدر کافی است که کشمکش بر سر قانون کار در کنار همه قوانین و مصوبات این رژیم سرمایه داری جلوه ای از تناقضات درونی آن بر سر شیوه اداره تولید و ارزش انشوری در سایه حکومت است . جناح مسلط میکوشد در جنگ و دعوی درونی بین مجلس شورای نگهبان مقاومت بورژوازی تجاری ، دلالان و واسطه گران را بر سر برنامه ۵ ساله و قوانین سیاسی - حقوقی اجرای آن بی اثر سازد ، به حذف رقبا در سیاست گذاری و پیاده سازی طرحها بپردازد ، به تشویق سرمایه داران بخش خصوصی صنعتی - تولیدی برای سرمایه گذاری ادامه دهد و با تنظیم رابطه دقیق بین کارگر و کارفرما به تعرض مجدد به حقوق کارگران دست زند تا هم امنیت سرمایه تضمین بیشتری بیابد و هم با پردگی کارگران از چپ آنان به تقلای بازسازی ادامه دهند . مواد و بندهای قانون کار تک به تک مهم است ، چرا که پمیل سرمایه داران سرنوشت همه کارگران صنعتی خدمائی و کشاورزی را رقم میزند . این قانون بالاخره بتصویب میرسد اما از قبل آن هیچ چیز نصیب کارگران نخواهد شد ! هر چه که رنگ و لعاب آن بیشتر باشد باز هم تنها یک کلام حرف حساب رو به کارگران خواهد داشت ، " بدم ، بدم و بدم " . بنا بر این مبارزه بر علیه قانون کار ازجای حول مطالبات بر حق کارگری در چهار چوب یک قانون کار انقلابی امر دائمی جنبش کارگری خواهد بود . کارگران باید سرنوشتشان را خود رقم بزنند .

دولت و قانون کار

شوقهای مادی و معنوی سرمایه گذاری را به سکوی تولید سوق دهند، میخوانند، با بازسازی اقتصاد، بازارهای جهانی را تسخیر کنند، بیگویند باید از نظر معنوی و هم از نظر علمی و کار پیشرو باشیم.

صرفنظر از بلند پروازیهای منحصر بفرد رژیم اسلامی، در دنیای واقعی، اما حمل تناقضات تضادهای درونی هر دم ناتوانی در تحقق رویاها و دست بازی به اهداف اعلام شده از سوی سران حکومتی را شدت می بخشد. ج. ا. با ساخت حکومتی و دستگاه ایدئولوژیک هم پیکرش بری حقوق برنامه ۵ ساله باید بر تضادهای درونی فائق آید، شرایط را برای تمرکز تصمیم گیری در قدرت سیاسی مهیا کند و با روینائی در انطباق کامل با عملکرد سرمایه، الگوهای بازسازی را تجربه آید.

پس جلوه از کشمکش درونی رژیم اسلامی تضاد مابین بخش دولتی با بخش خصوصی قضاوت است. اگر چه رژیم بنحاظ سیاسی طی سالهای گذشته تلاش و وزید بر تضادهای حکومتی غلبه کند و بتدریج با تصفیه نندرتوین جناحها قطب اختلاف میانه رستنجائی - خامنه ای را به فعال مابشاه صحنه حکومت تبدیل کند، اما هنوز این قطب در نیمه راه تفوق قضاوت باقی است و با برنامه ۵ ساله و با شمار حکومت کار، نه "حکومت شمار" است که برای سازمان دادن تولید و تک خطی اقتصادی سیاسی خم برمیندرد.

در مقابل اما بخشی از سرمایه خصوصی - و ر اینجا سرمایه تجاری، که طی سالهای گذشته سرمایه خصوصی در بخش تجاری بیشترین تراکم یافته است - که به افزایش سرمایه آور نقدینگی از راه تجارت و واسطه گیری طی سالهای جنگ و کرد تولید دامن زد، امروز به مقاومت در مقابل برنامه ای برخاسته که اساس آن در سرمایه گذاری تولیدی است و نه تجاری. در واقع بخش تجاری که مقدار کلانی از نقدینگی را در خود نداشته ساخته است در شرایط فعلی به عنوان

پس عامل غیر قابل کنترل و حتی در موارد زیادی بازدارنده سیاستها و مانع اجرای برنامه های اقتصادی در آمده است. (کیهان ۲۰ آبان ۶۸)

این بخش تجاری که سخنگویان رسمی جناح مسلط حکومت آنرا مورد شکاکتی و مزاحنه قرار داده اند در واقع آن قشری از بورژوازی تجاری است که وارد کننده کالاهای مصرفی تمام شده میباشد. در حالیکه بخش دیگر بورژوازی تجاری بمطایه وارد کننده مواد خام، کالاهای واسطه ای باضافه ماشین آلات کارخانه و غیره منافع اش اساساً با منافع بورژوازی صنعتی در انطباق بوده و نفع اش در رونق اقتصادی که برنامه ۵ ساله بازسازی وعده آنرا میدهد جستجو میکند.

در حالیکه تولید مداوماً سیر کاهش داشته و به اعتراف کارگزاران رژیم نقدینگی بخش خصوصی طی سالهای اخیر ۷ برابر شده یعنی "از ۲ هزار و ۱۴۰ میلیارد ریال در سال ۵۶ به بیش از ۱۵ هزار و ۳۰۰ میلیارد ریال در پایان سال ۶۷ رسیده است" و دولت با تحمل هزینه های جنگی، با بحران ارزی و کسری بودجه دست بگریبان بوده است امروز با کیسه خالی ناچار است برای مقابله با کسری بودجه و مقابله با هزینه ها در عین اختیار دادن به بخش خصوصی نقدینگی بخش خصوصی را مهار کرده و با اعمال کنترل دولتی بخش خصوصی را در کار کرد اقتصادی در راستای اهداف اعلام شده دولت بنحوی قرار دهد که زمینه همکاری متقابل فراهم شود.

با وجود اینکه بنک رکن برنامه ۵ ساله آزاد گذشتن بخش خصوصی - سرمایه صنعتی - و سرمایه گذاری آن در تولید که بیک معنا ایجاد شرایط امکان مانتور برای سرمایه های منفرد است اما در کشوری چون ایران کنترل دولتی از الزامات حرکت سرمایه در اصلی ترین مجراهای اقتصاد است. چرا که دولت مستقیماً صاحب حجم سنگینی از صنایع و کارگاههای بزرگ است اساس درآمد ارزی از بخش نفت که دولتی است حاصل میشود و لذا کنترل بر این منبع ارزی و چگونگی تقسیم آن در اختیار دولت است و همچنین دولت بمطایه دولت با اختیار مملکت

اجرائی کشور، امر نظارت و کنترل را در همه ارکان جامعه عهده دار است و بیهستی بطور ارگانیک در تصمیم گیری متمرکز که پیک ضرورت حیاتی برای آتیه رژیم است نقش اول را ایفا نماید

علاوه بر کشمکش در حوزه اقتصادی، در سطح دستگاه قانونی و ایدئولوژیک رژیم اسلامی نیز هنگامی تضادها بروز مییابد و قانون کار را نیز مشمول میگردد که از سال ۶۶ بعد از تصویب لایحه کار از سوی مجلس فقهای شورای نگهبان به رو در روئی با کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس و این کمیسیون با وزرای اقتصادی - صنعتی دولت گذشته کشیده میشوند و شورای نگهبان بر مصوبات مجلس به بهانه اشکالات شرعی و قانونی قلم بطلان میکشد و با وجود بند و بست مابین کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس و شورای نگهبان و ارائه لایحه به مجلس برای تصویب - نقل به معنی از کیهان ۲۷ شهریور ۶۸ - باز هم لایحه با اشکالات شرعی و قانونی مواجه گشته و در این ایام صدای آقایان دولتمدار بلند میشود که: "حضرت امام صراحتاً فرمودند که دولت میتواند هر نوع قانونی را که در رابطه کارگر و کارفرما صالح میدانند با توجه به اختیارات حکومتی که وجود دارد آنها را بگذراند. متأسفانه این قانون رد شد و اکنون در کشور ما ۳ میلیون نفر کارگر وجود دارد که آنها با خانواده هایشان حدود ۱۳ میلیون نفر از اقشار این جامعه را تشکیل میدهند. حال که جنگ به پایان رسیده و میخوانیم تولید را رشد بدهیم باید بدانیم که یکی از عوامل موثر تولید، نیروی کار و کارگری است" (صالح آبادی، نماینده مشهد ۱۳ آذر ماه) حقیقت چنین است. دو مولفه اصلی در بره اندازی چرخ تولید همواره رابطه متقابل سرمایه و کار است که عینیت آن در مناسبات بین کارفرما و کارگر تجسم مییابد. حجم مالکیت سرمایه های دولتی به دولت این نقش را میدهد که یکبار بمطایه کارفرما در مقابل کارگران عرض اندام کند و یکبار بمطایه قدرت مافوق بمطایه قدرت قانونگذار یا مجری قانون در کارخانه یعنی کارفرما و در کنار وی یا کارگران رود رو شود. این رو در روئی و دخالت هنگامی زمینه عینی مییابد که در ایران نه بشوهد

دولت و قانون کار

معمول جوامع سرمایه داری که در امر کنترل و اداره سرمایه بین اختیار دولت و اختیار سرمایه داران خصوصی تعادلی نسبی وجود دارد و تحت چنین شرایطی سرمایه در گردش است و کارگران و سرمایه داران از سازمانیابی صنفی امثال اتحادیه های کارگری و سندیکا های کارفرمای بر خورند ، بلکه بخش دولتی اقتصاد تسلط تام دارد . مضاف بر اینکه نه کارگر اتحادیه دارد و نه سرمایه داران . خلاء موجود بایستی با دخالت مستقیم دولت پر شود بویژه شرایط بحران این نقش دخالتگر دولت را افزایش میدهد . چنین است که رابطه سه گوشه بین دولت ، سرمایه داران و کارگران بایستی به تنظیم مناسبی انجامد که دولت از یکسو ضمن تضمین امنیت سرمایه برای گردش با کنترل سرمایه داران آنان را مطابق افق اقتصادی روز به سرمایه گذاری وا دارد و از سوی دیگر با تطبیع ، منکوب و سرکوب کارگران را به کار بیشتر و تولید بهتر وادارد .

اهمیت تنظیم این مناسبات واقعی نیز منشاء تقلابی دولتیان برای تسریع در تصویب قانون کار در آستانه اولین سال اجرای برنامه ۵ ساله میگردد . تا بلکه بقول امامی کاشانی " رابطه کارگر و کارفرما رابطه پدر و فرزند و صمیمی باشد تا بلکه در ایران هم دیگر اعتصاب کارگری رخ ندهد " . وی می گوید : " وقتی به اقتصاد ژاپن بعد از جنگ نگاه میکردیم به این جمله رسیدیم که در ژاپن کارگر اعتصاب نمیکند . در دنیا اعتصاب کارگری وجود دارد ولی در این کشور اگر هم باشد خیلی کم است و اگر هم کارگران ژاپن بخواهند این کار را بکنند ، ابتدا پارچه ای به بازو می بندند ولی کارش را تعطیل نمی کنند . وقتی به او می گویند چرا کارت را تعطیل نمی کنی ؟ می گوید کارخانه متعلق به ملت است و به خودمان تعلق دارد ، چرا به کشورم لطمه وارد سازم . این عمل یعنی ارزش به کار ... در اسلام

رابطه کارگر و کارفرما خشک نیست . در کشورهای مثل ژاپن رابطه حاکم بین آنها رابطه پدر و فرزند و صمیمی است . نه این که کارفرما بخواهد از حق کارگر سوء استفاده کند و یا اینکه کارگر نیز متقابلاً دست به چنین کاری بزند" (امامی کاشانی در نماز جمعه / چهارشنبه ۸ آذر ماه)

چنین افاضات جاهلانه ای عجیب هم نیست . از اول هم قرار جز این نبوده که بورژوازی کارگر را جز برای کار کردن صمیمی بپذیرد . بویژه با فقر تکنولوژی برای بازسازی و توسعه بعدی اساساً به نیروی کار اتکاء دارند و معنای اعتصاب و اعتراض کارگری و اخلاص در برنامه غارت و چپاول را هم خوب می فهمند . پس تا آنجا که بتوانند در مناسبت کارگر و کارفرما سوپاپهای اطمینان و اهرمهای کاهش فشار بوجود خواهند آورد و بدان رنگ حقوقی در قانون کار خواهند داد . از جانب دیگر رژیم اسلامی بنا به خصلت اش همواره بین رویای سیاسی و کارکدهای اقتصادی در زیر بنا تناقضاتی را حمل کرده است . بخریان افتادن خط تولید که اساس برنامه ۵ ساله است ، مستلزم تضمین امنیت و گردش سرمایه است . در دولتهای سرمایه داری تمرکز در تصمیم گیری برای گردش سرمایه و اعمال کنترل بر آن ضروری است ولی خصلت متناقض رژیم اسلامی همواره این امکان تصمیم گیری متمرکز را از وی سلب میکند . وقتی جناح بنوی های درونی رژیم در همه ارگانها انعکاس مییابد و در سطح کارخانه هم بین مدیریت با شوراهای اسلامی و شوراهای اسلامی با انجمن های اسلامی اختلات بروز میکند . با وجود این ناهمروزی برنامه بورژوازی مختل میگردد . قطب اختلات میانه در این زمینه نیز تلاش میکند بیانگر منافع و بر آیند همه جناهیایی باشد که به ضرورت برنامه ریزی متمرکز برای تامین منافع طبقاتی خویش وقوف یافته اند . همچنین به جریان افتادن خط تولید ، نقش مدیران اقتصادی را هم بیش از پیش تقویت میکند . مدیران اقتصادی و کارگران سرمایه یکسوی دیگر تولید هستند . افراد تحصیل کرده و متخصص که آینده اقتصادی روشن برای ایران آرزو میکنند هم بدلیل موقعیت اجتماعی و هم بدلیل تشنای شان با فرهنگ سرمایه داری نمی

توانند با ناهنجاریهای یک حکومت ملحدی کنار بیایند و نقش فعالی داشته باشند . همین امر است که تلاش برای حل تناقضات درونی و هماهنگی بین اهرمهای ایدئولوژیک در سازمانهای اقتصادی با مدیران و کارگران را مبرم میکند .

بنا بر این در يك كلام رژیم اسلامی بر سو اجرای برنامه ۵ ساله بازسازی در چنبره تضادهای درونی گرفتار است و جناحین حکومتی بر سر هر قانون و تبصره به زور آزمائی ادامه میدهد . همین قدر کافی است که کشمکش بر سو قانون کار در کنار همه قوانین و مصوبات این رژیم سرمایه داری جلوه ای از تناقضات درونی آن بر سر شیوه اداره تولید و ارزش انبوهی در سایه حکومت است . جناح مسلف میکوشد در جنگ و دعوی درونی بین مجلس شورای نگهبان مقاومت بورژوازی تجاری ، دلالان و واسطه گران را بر سر برنامه ۵ ساله و قوانین سیاسی - حقوقی اجرای آن بی اثر سازد ، به حذف رقبا در سیاست گذاری و پیاده سازی طرحها بپردازد ، به تشویق سرمایه داران بخش خصوصی صنعتی - تولیدی برای سرمایه گذاری ادامه دهد و با تنظیم رابطه دقیق بین کارگر و کارفرما به تعرض مجدد به حقوق کارگران دست زند تا هم امنیت سرمایه تضمین بیشتری بیاید و هم با بردگی کارگران از جیب آنان به تقلابی بازسازی ادامه دهند . مواد و بندهای قانون کار که به لگ لگ مهم است ، چرا که پمیل سرمایه داران سرنوشت همه کارگران صنعتی خدماتی و کشاورزی را رقم میزند . این قانون بالاخره بتصویب میرسد اما از قبل آن هیچ چیز نصیب کارگران نخواهد شد ! هر چه که رنگ و لعاب آن بیشتر باشد باز هم تنها يك كلام حرف حساب رو به کارگران خواهد داشت ، "بم ، بمیر و بم " . بنا بر این مبارزه بر علیه قانون کار نزجاعی حول مطالبات بر حق کارگری در چهار چوب يك قانون کار انقلابی امر دائمی جنبش کارگری خواهد بود . کارگران باید سرنوشتشان را خود رقم بزنند .

در تدارك انقلاب :

اطلاعیه کمیته مرکزی هسته اقلیت بمناسبت یازدهمین سالگرد قیام بهمن ماه

کارگران ، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی !

یازده سال از قیام بهمن ۵۷ گذشت . یازده سال درد و رنج ، سرکوب و خفقان ، فقر و بدبختی و آوارگی و بیخانمانی. چرا چنین شد ؟ قیام برای چه بود و چرا سرنوشت قیام پرشکوه و خونبار توده ها به اینجا انجامید ؟ اکنون وضعیت چگونه است و چه باید کرد ؟ جنبش انقلابی - توده ای سال ۵۷ که در اوج خود به قیامی سراسری انجامید بر بنیاد خواست آزادی ، کار ، مسکن ، بوریایی حکومتی انقلابی - دمکراتیک استوار بود . رژیم شاهنشاهی بعنوان مانعی در راه تحقق مطالبات انقلابی توده ها و نیز مطالبات جناحهایی از سرمایه داران آن آماج مشترکی بود که تمامی گروههای اجتماعی مخالف رژیم وقت را به صحنه مبارزه کشاند . در رفع این مانع ، یعنی سرنگون سازی رژیم شاهنشاهی ، جنبش توده ای بر قدرت و پیگیری بود . در عین حال ، در راه تحقق مطالبات انقلابی یعنی جهت اثباتی تحقق جنبش انقلابی ، موانع عدیده ای در بطن جنبش وجود داشت . عملکرد همین موانع بود که سبب شد قیام توده ها تنها در مورد یکی از جنبه های ویرانگری قیام یعنی سرنگونی رژیم شاهنشاهی - به پیروزی رسد .

یکی از مهمترین عوامل سد راه پیروزی انقلاب فقدان تفکیک طبقاتی در جنبش توده ای بود . این جنبه تضعیف کننده جنبش انقلابی بدین علت ظهور یافت و عملکرد پیدا نمود که استقلال طبقاتی کارگران در جنبش توده ای عملی نشد . یعنی بعلمت عدم سازمانیابی مستقل طبقه کارگر ، عدم صراحت و قاطعیت در درخواستها و مطالبات مشخص و نیز فقدان یک رهبری منسجم و قوی کمونیستی - کارگری و حتی در فقدان یک قطب قریبند از نیروهای انقلابی چنان شرایطی ایجاد شد که آن بخش از گروههای اجتماعی که بر سنت ها و ارگانهای سنتی حاضر و آماده متکی بودند ، یعنی بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی ، بتوانند در رأس جنبشی که ماهیتاً انقلابی بود ، قرار بگیرند و آنرا به کجراه بکشانند .

تلاطمات شدید چند ساله بعد از قیام خود دال بر تفاوت ها و تضادهای شدید منافع طبقاتی گروههایی بود که ظاهراً مشترکاً در برابر استبداد سلطنتی صف آرایی کرده بودند . این تضاد منافع اما در دوران قیام ، در دوران تدارك انقلاب ، در پشت هدف مشترک براندازی رژیم وقت مستور و مبهم بود و بورژوازی سنتی از این ابهام حداکثر بهره برداری را نمود . در امتزاج با عواملی که بر شمرديم ، بورژوازی سنتی با تکیه بر مذهب و باورهای مذهبی مردم انقلاب را در پشت نقاب انقلاب اسلامی خفه نمود . بدون عملکرد عامل مذهب و نقش آن در جامعه بورژوازی سنتی نه می توانست به قدرت دست یابد و نه اینکه رژیم اش می توانست چنین بی مهابا مبارزه برای تحقق مطالبات انقلابی را در قالب " اسلام خواهی " از صراحت و برائی بیاندازد و سپس دستاوردهای قیام را باز پس بستاند ، سرکوب وحشیانه ای را سازمان دهد و جامعه ایران را به یکی از سیاه ترین دوران حیاتش هدایت کند .

بااین وجود آنچه که انجام گرفت ، در وجه عمده ، ثمره عملکردها و زمینه سازی ها در دوران تدارك انقلاب بود . در آن دوران ، در حالیکه اپوزیسیون بورژوازی از سازمانها و ارگانهای حاضر و آماده همانند مساجد برخوردار بود ، بر سنت مذهبی تکیه داشت و آلترناتیو حکومت خود - حکومت اسلامی - را تبلیغ و ترویج میکرد ؟ اپوزیسیون انقلابی که خواستار تغییرات اساسی در جامعه بود ، اما در فقدان سازمانهای کارگری ، در فقدان سیاستی پیگیری در جهت تشکیل یابی کارگران ، در فقدان فعالیتهای تبلیغی و

ترویجی مکنی در میان توده ها و از این لحاظ مقابله جدی با خرافات و سنت های ارتجاعی از جمله مذهب و نیز عدم تاکید صریح و قاطع بر آن نوع حکومتی که باید جانشین رژیم شاهنشاهی شود ، عملاً میدان را برای پیشروی اپوزیسیون بورژوازی خالی گذارد و عمده مبارزه خود را وقف سرنگون سازی رژیم شاهنشاهی نمود .

کارگران ، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی !

جامعه ما در حالی دوازدهمین سالروز قیام بهمن ماه را پشت سر گذاشت که تمامی مصائب و فلاکت های ناشی از حکومت سرمایه داری و مذهبی جمهوری اسلامی کماکان پابرجاست ؛ سرکوب و خفقان ادامه دارد . ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک فردی لگد مال می نمود . گرانی بیداد می کند ، بیکاری ابعاد گسترده ای بخود گرفته است و اقتصاد جامعه درهم فروریخته است . با وجود این همه مصائب، جامعه در آستانه یک موقعیت انقلابی فرار ندارد . اگر چه ناراضی توده ای بالاست ، اما جنبش توده ای خاموش است . اعتراضات و اعتصابات کارگری ، بصورت گسترده و همه جانبه ای که دال بر حالت تعرضی باشد ، وجود ندارد . در عین حال رژیم جمهوری اسلامی نیز از ثبات پایدار برخوردار نیست که این خود عمده تاً بعلا تضادهای درونی هیأت حاکمه است .

تحت این شرایط سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در اساس ادامه همان سیاستهای سال گذشته است . رژیم می کوشد که بر بحران حکومتی و از هم گسیختگی درونی فائق شود ، " بازسازی " را در خدمت تثبیت خود بکار گیرد ، امنیت سرمایه را تأمین کند ، حمایت همه جانبه تر قدرتهای امپریالیستی را جلب نماید و در عین حال سیاست ارضاعب و سرکوب را با توجه به دامنه ناراضی توده ای همچنان ادامه دهد . در این راه عامل تضادهای درونی رژیم به گره گاه اصلی تبدیل شده است . با این وجود باید تصریح کنیم که وجود عامل تضادهای درونی و حتی تشدید احتمالی آن اولاً بخودی خود سرنگونی رژیم را در پی نخواهد داشت و ثانیاً بعنوان فرضی ضعیف تر ، در شرایط کنونی ، حتی اگر شدت یابی تضادها به دگرگونی هائی در ترکیب قدرت سیاسی منجر شود ، این تغییرات در محدوده نیروهای بورژوازی و عمدتاً نیروهای بورژوازی اولیه تشکیل دهنده جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند .

از اینرو جامعه ما نه در آستانه انقلاب که در دوران تدارک انقلاب قرار دارد . بدون انجام وظایفی که مربوط به دوران تدارک انقلاب است هیچ انقلاب پیروزمندی در کار نخواهد بود . حتی اگر تحت یک شرایط خودویژه ، در یک حالت استثنائی ، تحولاتی سریع در بالا و پایین صورت بگیرد ، نتیجه چیزی جز دست بدمت شدن قدرت سیاسی مابین نیروهای ضد انقلابی نخواهد بود . بدون آمادگی کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و زحمتکشان ، بدون سازمانیابی مستقل طبقه کارگر ، بدون ارتقاء آگاهی توده ها و تجمعشان حول مطالبات صریح انقلابی ، بدون حضور فعال نیروهای سیاسی انقلابی و اساساً کمونیستها در صحنه مبارزه طبقاتی و ماحصل تمامی این عوامل بدون وجود آلترناتیو حکومت انقلابی که از حمایت توده ای برخوردار شود ، هیچ انقلاب پیروزمندی در کار نخواهد بود . وظایف دوران تدارک انقلاب یعنی ایجاد گری این مجموعه عوامل .

پس ، وظیفه مقدم این ایام کار جدی و بیکار ایجاد گری شرایط پیروزی انقلاب است . یعنی فعالیت در جهت تشکیل یابی طبقه کارگر ، تشکیل حزب کمونیست ، ترویج و تبلیغ ایده های سوسیالیستی و دموکراتیک ، جهت گیری در راه تأمین استقلال طبقاتی کارگران در جنبش توده ای و از هم اکنون تاکید بر تفکیک طبقاتی نیروهای جنبش و مرزبندی قاطع با نیروهای ضد انقلابی ، طرح مطالبات انقلابی توده ها حول شعار عمومی " کار - مسکن - آزادی - جمهوری شورائی " و استخراج شعارهای تبلیغی و روزمره از این شعار عمومی متناسب با مطالبات روزمره ، تقویت اتحاد عمل مابین نیروهای سیاسی انقلابی در جنبش کارگری و نیز در جنبش دموکراتیک - توده ای و بدین طریق ایجاد زمینه های لازم برای تشکیل یک قطب قدرتمند انقلابی .

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت انقلابی دموکراتیک که حافظ منافع توده های استثمار شده و تحت ممت باشد به پیشبرد وظایف دوران تدارک انقلاب منوط است . با فعالیت مستمر و آگاهانه هیچ چیزی نمی تواند مانع پیروزی توده ها باشد .

مستحکم باد اتحاد عمل نیروهای انقلابی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری شورائی

کمیته مرکزی هسته/تکلیت

بهمن ماه یکهزار و سیصد و هشت و هشت

زنده باد سوسیالیسم

بینش خرده بورژوازی در برخورد به جنبش کارگری

معیار و محک تشخیص ماهیت طبقاتی هر سازمان سیاسی، در اساس برنامه آن است که خط مشی تاکتیکی رسمی آن سازمان را منعکس می کند. لذا عرصه تحقق برنامه و باورهای انعکاس یافته در آن، همانا عملکرد و سبک کاری است که در عرصه مبارزه اجتماعی از خود بروز می دهد. در واقع چگونگی تبلیغ و ترویج و سازماندهی است که بینش ها و دیدگاههای هر سازمان را حتی اگر برنامه رسمی نداشته باشد در معرض قضاوت عموم قرار می دهد و بیانگر آن است که آن جریان کدام طبقه و یا قشر اجتماعی نمایندگی می نماید و از منافع کدام طبقه دفاع می نماید و یوستی در این عرصه است که ایندگان واقعی پرولتاریا از مدعیان دروغین آن تفک و متمایز می گردند.

هم اکنون در سطح جنبش انقلابی ایران، مباری از سازمانهای سیاسی مدعی مارکسیست لنینیست و یا مدعی اعتقاد به م - ل وجود رند که خود را نماینده پرولتاریا تصور می کنند، می شیوه ها و روشهای فعالیت آنان و مبارت بگر سبک کار و عملکردشان بازگو کننده ماهیت قاتی این جریانات است که ادعای پرولتاری بودن را زیر سؤال قرار میدهد و ماهیت خرده رژیونی آنان را برملا میسازد.

کافیست شیوه تبلیغ و ترویج این جریانات را از جنبه چگونگی برخورد و تفسیرشان از جنبش رگری و از اخبار مربوط به اعتراضات و رزات کارگران را مورد توجه قلوب دهمه زیوا که این عرصه به بهترین وجه میتوان بینش خرده رژیونی حاکم بر نهنان را بعینه باز شناخت. چرا بینش خرده بورژوازی در عرصه ارائه اخبار و ارشاد و تحلیل از آن دست به بزرگمنانی زده و بک حرکت اعتراضی کوچک، بلکه اعتصاب بیم و شکوهمند تصویر می کند و طبیعی است هنگام ارزیابی و جمع بندی از وضعیت جنبش

کارگری، از آنجا که در جزء ذهنیات و تمایلات خود را چاپگرین عینیات ساخته، در کل و در تحلیل نهائی نیز نمی تواند به چیزی جز بک ذهنیگرایی بی محتوا و غیر واقعی دست یابد. این شیوه برخورد نه پلیده ای اتفاقی و یا ناشی از اشتباهات این یا آن عنصر تحلیلیگر، بلکه بک عملکرد بینشی است. حاملین چنین دیدگاهی بر این باورند که تنها در شرایط وجود بک مبارزه اشکار و گسترده است که بک سازمان سیاسی میتواند زمینه فعالیت بیاید و چنانچه مبارزه عریان موجود نباشد که بتواند بر امواج آن تکیه زنند، فعالیتهای خود را پایان یافته و در بن بست می انگارند. طبیعی است نیروهای معتقد به چنین بینشی، در شرایط افت جنبش، دچار پاس و سرخوردگی گشته و به انفعال روی میاورند. لذا بک سازمان خرده بورژوا بنا بر ترکیب نیروهایش و بینشی که بر آن حاکم است ناچار میباشد تا با بزرگمنانی هر حرکت اعتراضی و مبارزاتی، گسترش و تداوم مبارزه انقلابی را نپوشد و با بزرگمنانی و اغراق گوئی و تحلیلهای مشمئمانه مبنی بر قریب الوقوع بودن انقلاب، نیروهایش را به ادامه مبارزه دلخوش نماید. حال آنکه بینش پرولتاری تداوم مبارزه را منوط به وجود مبارزه اشکار و گسترده نمی سازد.

بینش پرولتاری تحت هر شرایطی، وظیفه همیشگی و بی وقفه و مستمر خود را آگاهی و سازمانیابی پرولتاریا برای تحقق انقلاب اجتماعی و استقرار سوسیالیسم و کمونیزم میدانند و بر این باور است که ماهیت نظام سرمایه داری، تضاد کار و سرمایه را در بطن خود می پرورد و رشد مذمذ این تضاد در روند عمومی خود غیرمغفم افت و خیزهای موقتی، ذاتی نظام مبتنی بر کار مزدوری و استثمار است. و طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا که در درون چنین سیستمی پرورش می یابد، حامل پتانسیل بالقوه برای نابودی آنست و تنها باید این پتانسیل بالقوه را بالفعل نمود و عنصر آگاهی را بدرون این طبقه برد و پرولتاریا را متشکل و سازمان داد و این وظیفه نیست که تحت هر شرایطی می باید صورت پذیرد چه مبارزه

اشکار و علنی موجود باشد و چه نباشد. طبیعی است که درحروصمیت مشخص اجتماعی میشوند تاکتیکیها و روشهای متفاوتی بکار گرفته شود اما این امر تأثیری بر وظایف اساسی بر جای نمی گذارد و هدف اصلی را تحت الشعاع قرار نمی دهد بلکه تغییر تاکتیکی در جهت دستیابی به استراتژی و هدف اصلی است. واضح است که در شرایط وجود مبارزه اشکار توده ای، امر سازمانیابی تسهیل می گردد اما در شرایط نبود مبارزه عریان و گسترده، وظیفه آگاهی و سازمانیابی پرولتاریا تعطیل نشده و تداوم می یابد. بینش پرولتاری از آنجا که به تضاد ذاتی نظام سرمایه داری و عینیت مبارزه طبقاتی معتقد است و بدان باور دارد، لذا تحت تأثیر افت و خیزهای جنبش کارگری و یا توده ای به تناقضات ذهنی دچار نمی شود که از کاهش تعداد این مبارزات، شکست انقلاب و از وجود چند اعتصاب به انقلاب قریب الوقوع و یا ارتقاء کیفی جنبش برسد. نه چند اعتصاب و اعتراض کارگری او را به وجد میاورد و نه افت اعتصابات او را از مبارزه انقلابی مأیوس میسازد بلکه روند عمومی مبارزه طبقاتی را مد نظر قرار میدهد و عوامل باز دارنده را از آبرو مورد توجه قرار می دهد تا با شناخت این عوامل، راه را برای تداوم مبارزه پرولتاری هموار می سازد. لذا برای بک جریان خرده بورژوا، نبود مبارزه اشکار و گسترده به مفهوم تعطیل مبارزه است. لذا از هر گاه که می سازد، از هر حرکت اعتراضی، بک اعتصاب شکوهمند تولید می کند و در نهایت با جمع بندی از ذهنیات خود به تحلیلی غیر واقعی دست می یابد. نمونه بارز چنین سبک کاری را میتوان در تحلیل راه کارگر از جنبش کارگری ایران در سال ۶۷ که در نشریه شماره ۶۲ مورخ اردیبهشت ماه ۶۸ این سازمان درج شده است مشاهده کرد.

راه کارگر در این جمع بندی، به شیوه ای اغراق آمیز به جنبه های مختلف مبارزه طبقه کارگر در سال ۶۷ می پردازد. از جمله در رابطه با مسئله جنگ، تحلیلی از نقش طبقه کارگر در "ولادر ساختن رژیم به پذیرش صلح" ارائه می

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

دهد که انمکاس سبک کارخنده بورژوازی در تحلیل از مبارزه طبقاتی است. راه کارگر می نویسد: "کارگران، در رأس جنبش صلح خواهی توده های ستمدیده و محروم قرار داشتند، جنبشی که زیر پای رژیم جنگ طلب ولایت فقیه را در ادامه جنگ خالی کرد و اراده جنگی آنها در هم شکست."

اینکه طبقه کارگر ایران، بیش از دیگر اقشار و طبقات، به ماهیت جنگ ارتجاعی دست یافت و به اشکال مختلف به مقابله با سیاستهای جنگ طلبانه رژیم پرداخت، واقعیتی است قابل قبول اما آیا براساس "اراده جنگی رژیم" بدلیل مبارزات توده های مردم و در رأس آن کارگران علیه جنگ در هم شکست؟ آیا مقاومتیهای کارگران در مقابل اعزاز اجباری و ... تا چه حد با موفقیت توأم بود؟ و آیا تلاش رژیم برای کشتن کارگران به جبهه ها بدلیل کمبود نیروی جنگنده بود یا دلایل سیاسی داشت؟

ما بدون آنکه نقش کارگران را در مقابله با جنگ ارتجاعی ناهیده بگیریم، اما بر این اعتقادیم که باید نقش این مقاومتها و مبارزات کارگران علیه جنگ را بهمان صورتی که در واقعیت وجود داشته به تحلیل کشیده نه بیشتر و نه کمتر. چرا که اگر تنها عامل و یا عامل اساسی در هم شکست اراده جنگی رژیم را مبارزات کارگران در نظر بگیریم به سطحی عالی از مبارزات کارگری و امکانات سازماندهی مواجهه ایم که در غیر اینصورت چنین خواهد بود. در واقع اراده جنگی رژیم بهمت یک سنسبه عوامل متمدنی در هم شکسته شد که یکی از عوامل - هر چند مهم، اما نه تنها عامل و نه عامل اساسی - نقش طبقه کارگر در مبارزه علیه جنگ بود. اما راه کارگر تنها در مسئله جنگ و نقش کارگران در صلح ارتجاعی نیست که به اغراق گویی و مبالغه متوسل شده است بلکه در آنجا که به تحلیل از مبارزات کارگران در زمینه مطالبات اقتصادی و سیاسی پرداخته، بدون آنکه کیفیت و مضمون این درخواستها را مورد ارزیابی قرار دهد و بدون ارزیابی از این امر که تا چه حد مطالبات فوق در

چهار چوب قوانین مورد تأیید رژیم جمهوری اسلامی قرار داشته، به نتایج دلخواه خود مبنی بر "ارتقاء کیفیت مبارزات کارگری"، روند گسترش یابنده مبارزه سیاسی، رشد موفقیتهای طبقه کارگر در سال ۶۷، آمادگی جنبش کارگری برای مبارزه متحد و مراسمی، و بالاخره "رشد آگاهی و تشکل در میان کارگران" دست می یابد. فی المثل یکی از محورهای عمده مبارزاتی کارگران در سال ۶۷ در زمینه مطالبات اقتصادی، خواست اجرای طرح طبقه بندی مشاغل بوده است. این خواست کارگران که در بسیاری از مراکز تولید، از مدتها پیش تحقق یافته، ضمن آنکه توده وسیع کارگران را به صحنه میکشاند، در عین حال طرح آن هیچگونه خطری برای کارگران ندارد چرا که بصورت قانون لازم الاجرا در آمده است لذا کیفیت مطالبات در تحلیل "ارتقاء کیفیت مبارزات کارگری" باید مد نظر قرار میگیرد. حال آنکه کیفیت درخواستها و

مذا نشان میدهد که جنبش کارگری همچنان در وضعیت تدافعی قرار داشته و اعتراضات و مبارزات کارگران عمدتاً برای دستیابی به آن حداقل هائی بوده که تحقق نیافته است. و یا در مطالبی دیگر در همین رابطه اعتصاب کارگران نفت آبادان برای مطالبه حقوق مرهقه خود و یا اعتراض کارگران صنعت نفت به کم بودن عیدی و عدم تحویل بن های مربوطه و یا اعتصاب کارگران پارس متال به بن کارگری و بسیاری موارد مشابه بیانگر کیفیت نازل مطالبات میباشد. اگر راه کارگر اصل جدول مربوط به درخواستها و اشکال مبارزاتی کارگران و نتایج این مبارزات را با ذکر نام کارخانه های مربوطه عیناً بچاپ میرساند، امکان استناد مشخص به موارد بزرگمائی این جمعیتند یمنه فراهم بود و حتی بسیاری از موارد که اعتراض کوچک بعنوان اعتصاب مورد استناد واقع شده از جدول راه کارگر حذف میشود. ما با جمعیتند از مجموع همان گزارشاتی که در سطح جنبش در سال ۶۷ انتشار یافته و مورد استناد راه کارگر هم قرار گرفته به نتایجی خلاف جمعیتند راه کارگر دست یافتیم (مندرج در

نشریه سوسیالیسم شماره ۱۳). اینک چرا از وقایع مشخص و حرکت های اعتراضی یکسان تحلیل های متفاوت و نتیجتاً جمعیتند متفاوتی ارائه می شود که قاعدتاً باید مبنای تاکتیکیها در هر برعه مشخص باشد، اساساً ناشی از نگرش های متفاوت در مسائل اجتماعی و لذا شیوه برخورد به جنبش کارگری است. اما نگرش های متفاوت نمیتواند به نتایج متفاوت در عرصه مبارزه طبقاتی منجر نشود.

از میان نامه ها

نامه از صفحه ۲۵

بینم امیدوارم می شوم که بالاخره نطفه ها در حال بسته شدن هستند. رفق من پازده شماره از سوسیالیسم را مطالعه کردم البته چند شماره از جریانهای دیگر را هم. منتها احساس می کنم تلاش شما صادقانه در خدمت پرولتاریا است. سعی در صادقانه بودن را حس می کنم، سعی در بلست آوردن خط و حرکت صحیح را حس می کنم البته امیدوارم که اشتباه نکرده باشم. به هر حال این برداشت را من از مطالعه نشریات شما داشته ام که خود بسیار برلم امیدوار کننده بوده. مثلاً در رابطه با مساله وحدت احساس می کردم برخورد کمیته اجرائی از نظر اصولی تا حدودی درست است منتها شما به علت اینکه نمی خواهید انشعابات قبلی پیش آید تمام تلاششان را می کنید که تضمینی در این وحدت باشد و نمونه اینگونه ای را در گزارشهایی از نشستتان احساس کرده ام که تمام اینها واقعا برلم مایه آرامش بوده است.....

م-۳

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر